

طرح دشمنانِ نبی اکرم ﷺ در قرآن

آیت اللہ سید محمد مہدی میر باقری







گفتارهای موضوعی (۸)
طرح دشمنان نبی اکرم ﷺ در قرآن
آیت الله سید محمد مهدی میر باقری
تعداد جلسات: ۴ گفتار
تدوین: کارگروه تدوین حکمت



فهرست اجمالی

- گفتار ۱: مروری بر طرح‌های دشمنان اهل بیت (علیهم‌السلام) ۹
- گفتار ۲: الحاد در أسماء الهی ۵۵
- گفتار ۳: افساد در زمین ۷۷
- گفتار ۴: الهاء و برپایی مسجد ضار ۹۷

فهرست تفصیلی

۹	گفتار ۱: مروری بر طرح‌های دشمنان اهل بیت (علیهم‌السلام)
۱۵	توصیف سقیفه در قرآن
۱۹	هدف از درست کردن مسجد ضرار
۲۶	چگونگی پرستش خداوند با اسماء حسنی
۳۲	حقیقت اسماء الهی
۳۷	معرفت الامام همان معرفت الله
۴۴	علت سجده بر حضرت آدم
۴۶	امام، تنها طریق طاعه الله
۴۹	رضا و سخط امام همان رضا و سخط خداوند
۵۵	گفتار ۲: الحاد در اسماء الهی
۵۹	شناخت خداوند از طریق اسماء حسنی
۶۱	پرستش صحیح خداوند
۶۷	حقیقت معرفت اسماء حسنی
۷۲	جریان سقیفه و الحاد آن‌ها در اسماء
۷۷	گفتار ۳: افساد در زمین
۸۱	الحاد در اسماء حسنی
۸۳	نقطه آغازین فساد
۸۷	طریق پرستش
۹۱	نزول اسماء حسنی برای هدایت
۹۴	انحراف از اسماء حسنی

۹۷	گفتار ۴: إلهاء و برپایی مسجد ضرار.....
۱۰۱	نعمت حقیقی.....
۱۰۵	حقیقت لهُو و حقیقت ذکر.....
۱۱۰	حیات دنیا و حیات آخرت.....
۱۱۹	مسجد ضرار.....



گفتار ۱

مروری بر
طرح‌های دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام

چکیده: متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۶ دی ماه ۹۸ است که در همایش مبلغین فاطمیه سازمان اوقاف وامور خیریه برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می دارند، یکی از تعابیر قرآن از سقیفه این است که الحاد در اسماء الهی ایجاد کردند. یعنی اسماء دیگری جای این اسماء می گذارند و مسیر دعا و عبادت را تغییر می دهند و انحراف در مسیر خدا پرستی ایجاد می کنند. این الحاد کانه یک سیره و یک عمل است، یک جریانی است که یک بنای عملی می گذارد و اتباع خودش را در وادی انحراف در اسماء می برد و مسیر عبادت و پرستش خدای متعال را عوض می کند. در حالی که پرستش خدای متعال باید از طریق اسماء حسنی واقع بشود. خدای متعال اسماء را آفرید تا از طریق اسماء عبادت ممکن بشود. بنابراین اسماء حادث و مخلوق اند و طریق پرستش خدای متعال هستند. یعنی اگر خداوند اسماء را نمی آفرید پرستش ذات ممکن نمی شد. پس در یک مرتبه اسماء الهی همین اسمائی هستند که خدای متعال خودش را به آنها توصیف کرده و روایات هم مفصل این اسماء الهی را ذکر کرده و ما باید از طریق اسماء ذات را بشناسیم و پرستیم. ما برای توحید آمدید و کاری غیر از توحید نداریم. ما می

خواهیم همه زندگیمان معرفت و بندگی و ذکر بشود و راهش هم این است که دنبال اسماء الحسنی حرکت کنیم. اگر معرفت به اسماء الحسنی پیدا کرده و از طریق این اسماء الحسنی خدا را عبادت کردیم، این عین توحید است. این یعنی واسطه معرفت و عبادت ما امام است، البته معنی این که امام واسطه عبادت است این نیست که امام را می پرستیم، بلکه همینطوری که اسماء ملفوظه را نمی شود پرستی، مفاهیم را هم نمی شود پرستی، نه لفظ رحمان را می شود پرستی و نه مفهوم رحمان را، پس امام فقط طریق است. پس اگر ائمه اسماء حسنی هستند، وقتی می خواهیم خدا را صدا بزنیم، او را بشناسیم، به او معرفت پیدا کرده و او را عبادت کنیم، باید از طریق اسماء عبادت کنیم. اگر اسماء حسنای الهی محور نشوند نه معرفت واقع می شود و نه عبادت. البته اگر خود این اسماء را هم پرستید کفر است. شیعیان کامل از طریق امام خدا را می پرستند، پس طریق عبادت این اسماء حسنی هستند، حتی ملائکه هم طریق عبادتشان همین است. پس باید با تواضع در مقابل خلیفه الله به خدا نزدیک شد و ابلیس را رجم کرد به خاطر این که از این راه نمی خواست بیاید. نکته دیگر این است که رضای امام رضای خدا و سخط او سخط

خداست، چون امام داعی و دلیل است و چون داعی و دلیل
است رضا و سخطش رضا و سخط خداست. امام دلیل بر
خداست و شأنی جز دعوت و دلالت ندارد، لذا رضای او رضای
خدا و سخطش سخط خداست.

توصیف سقیفه در قرآن

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعنه علی اعدائهم اجمعین.

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف/ ۱۸۰)، در این آیه وقتی قرآن داستان بعد از رحلت وجود مقدس نبی اکرم و سقیفه را توضیح می دهد با بیان و عناوین خاص از او یاد می کند. یکی از عناوینی که در قرآن برای سقیفه یاد شده عنوان تبدیل نعمت است که بحث پردامنه ای هم دارد، «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ» (ابراهیم/ ۲۸-۲۹). این یک بیان قرآنی از واقعه است که در آن کلمه نعمت را تبدیل به کلمه کفر کردند و فضای عالم ارض را تبدیل کردند به جهنم و دار

بوار و در همین جا جهنم به پا کردند. شاهدش هم این است که در آخر آیه می فرمایند: «يَصْلَوْنَهَا وَيُسَ الْقُرْأُ».

یکی دیگر از عناوینی که شاید قرآن با آن حکایت از داستان سقیفه می کند داستان الحاء نسبت به امام و ایجاد لهو و غفلت از امام هست که همان کلمه ذکر الهی است و در سوره جمعه از آن بحث شده است. «وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا» (جمعه/ ۱۱)، در روایات ذیل این آیه، لهو به اصحاب سقیفه تفسیر شده است.

سوره مبارکه تکاثر هم شاید ناظر به همین جریان هست. گرچه این سوره تفاسیر مختلفی دارد و حتی روایات معانی مختلفی برایش بیان کردند، ولی یکی از این معانی ای که در این سوره هست همین است، یعنی داستان مخالفین امیرالمومنین و نبی اکرم این است که توجه به تکاثر به وجود آوردند و از این طریق الهاء از امام ایجاد کردند. همین چیزی که الان در دنیا می بینید. «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» (تکاثر/ ۱-۲)، بعد هم تکاثر را به حدی گسترده کردند که از اول حیات تا هنگام ورود انسان به عالم برزخ را فرا می گیرد. این

محیط تکاثر و الهاء باز محیط جهنم است.

«الْهَائِكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى رُزْتُمُ الْمَقَابِرَ * كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» (تکاثر / ۱-۶)، شاید معنایش این باشد که اگر شما الان در مقام علم یقین بودید می دیدید که جهنم به پا شده و آن محیط تکاثر و الهاء محیط جهنم است ولی شما که اهل علم یقین نیستید! «ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (تکاثر / ۷) پس در قیامت با جهنم مواجه می شوید، «ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (تکاثر / ۸) و از شما از نعیم سوال می شود. در روایاتی ذیل این آیه فرمود: نعیم ما و ولایت ماست و این تکاثر و الهاء برای این است که انسان از آن نعیمی که خدای متعال در این عالم قرار داده و همه مسئولیت ما در این عالم نسبت به آن نعیم است، پراکنده شود. ما باید قدردان آن نعیم و شکرگذار آن نعمت باشیم اما تکاثر و الهاء ما را از آن نعیم غافل می کنند تا هنگامی که فرصت تمام می شود. پس این حکایت دیگری است که قرآن از داستان سقیفه دارد و سقیفه را با بیان الهاء و تکاثر معرفی می کند.

البته اینهایی که من عرض می کنم برای این است که نگاه قرآنی را برای مردم طرح بکنیم و از منظر قرآن واقعه را توضیح بدهیم والا واقعه آن چنان که هست تفسیر نخواهد شد.

یکی از تعابیر دیگری که قرآن از جریان سقیفه می کند بحث پوشش انداختن بر حقیقت و شمس ولایت است. «وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» (لیل / ۱) «قَالَ اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَلَانُ غَشِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقَضِيَ» فرمود لیل در اینجا دولت اصحاب سقیفه است که بر ولایت امیر المومنین پرده انداخته است. «وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» یک شب تاریکی ایجاد شده که پرده بر آن شمس انداخته که باید آشکار می شد. «وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» ، این لیل هم تا دوره ای که این خورشید تجلی کند در روز که ناظر به عصر ظهور است، ادامه دارد.

تعبیر دیگر «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا» (شمس / ۱) است که یکی از تأویلاتش این است که فرمود: شمس امیرالمومنین است. ضحی آن وقتی است که خورشید بالا می آید و دیگر کاملاً روز روشن می

شود، فرمود: ضحای این شمس دوران ظهور است که در آن یک حشری اتفاق می‌افتد «وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَى» (طه/۵۹). پس این خورشیدی که با غدیر در عالم طلوع کرد و باید طالع می‌شد «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» در حجاب رفت. پس اینها بعضی از تعابیری است که در قرآن از سقیفه و فعل سقیفه شده و هر کدام هم بحث‌های جدی دارد.

هدف از درست کردن مسجد ضرار

یکی از تعابیر دیگری که از سقیفه شده و می‌شود با او سقیفه را توضیح داد، داستان مسجد ضرار است که در سوره مبارکه توبه آمده است. آنها در مقابل این بیتی که «فِي يَوْمٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ» (نور/۳۶) است، مسجد ضرار درست کردند. چهار خصوصیت برای این مسجد ذکر شده است «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِزْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيَخْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (توبه/۱۰۷).

اگرچه از معنای تنزیلش پیداست همان مسجد ضراری است

که منافقین ساخته بودند و در مسیر حضرت به جنگ تبوک از حضرت دعوت کردند در این مسجد نماز بخواند، اما خدای متعال فرمود: «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَْسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ» (توبه/۱۰۸)، پس حضرت دستور تخریب این مسجد را دادند، ولی معنای تأویلی این مسجد کل داستان سقیفه است.

در مقابل «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَْسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ» یک بنیان دیگری است «أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ» (توبه/۱۰۹). پس دو بنیان است، یک بنیان بر تقواست که بنیان ولایت حقه است و یک بنیان بر لب پرتگاهی است که آدم هلاک می شود.

«شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ»، کانه سقیفه یک بنایی درست کرده که بر لبه جهنم است. در زیارت جامعه کبیره آمده که «بِأَيِّ أَنتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَ أُحْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ وَ

بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الذُّلِّ وَفَرَّجَ عَنَّا غَمَرَاتِ الْكُرُوبِ وَ أَتَقَدَّزْنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ»، ما با اهل بیت از آن نجات پیدا کردیم. پس منظور همین بنایی است که در قرآن ذیل مسجد ضرار از آن بحث می‌کند.

خداوند وقتی مسجد ضرار را مقایسه می‌کند با آن مسجد حق، من تأویلش را اینطوری می‌فهمیدم که آن مسجدی که «أَسَسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَى» است همان بیت الولاية است و رجالی در آن زندگی می‌کنند که «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ». یک مسجد دیگری هم هست که بنیانش بر تقوا و رضوان نیست، بلکه بنیانش بر جهنم است «شَفَا جُرْفِ هَارٍ فَأَنْهَارُ بِهِ فِي نَارٍ» و این همان بیت عنکبوتی است که ولایت ائمه نار است و بر پرتگاه جهنم قرار دارد. ائمه ما را از این پرتگاه نجات دادند، لذا من احساسم این است که یکی از تعابیر تأویلی ای که قرآن از سقیفه دارد مسجد ضرار است.

اتفاقاً در سوره توبه بعد از این که مردم را چهار دسته می‌کند؛ یک عده «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ» (توبه/۱۰۰) است، یک عده «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ

سَيِّئًا» (توبه/۱۰۲) که این مومنین عادی هستند، یک عده «وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» (توبه/۱۰۶) که اینها مستضعفین اند و یک عده هم منافقین اند، می فرماید: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» که ظاهرنا ناظر به همان جریان نفاق است. جریان نفاق در مقابل جریان «سابقون» و آن دسته مومنینی که «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» معترف اند، قرار دارد.

پس یکی از تعبیری که قرآن از سقیفه دارد تعبیر به مسجد ضرار است که بنیانش «شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارُ بِهِ فِي نَارٍ»، از این بنایی که در پرتگاه جهنم است و ما با ولایت اهل بیت از آن نجات پیدا کردیم، «أَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرْفٍ الْهَلَكَاتِ وَمِنْ النَّارِ» این ظاهرنا ناظر به همین داستان مسجد ضرار است که در زیارت جامعه کبیره در بیان امام هادی (علیه السلام) آمده است؛ یعنی ائمه ما را از این بنایی که بر لبه جهنم درست شده بود نجات دادند.

این بنا به اسم مسجد بود، یعنی در آن نماز، تراویح و روزه بود، ولی واقعا مسجد ضرار است. یعنی در مقابل بیت ولایت که بیت النور

است «يُيَوِّتُ أَذْنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ» (نور/۳۶) و محیطی است که ما اگر وارد آن بشویم بازارمان هم مسجد می‌شود، اینها یک مسجدی درست کردند که بر لبه جهنم است. مسجد است ولی چهار تا خصوصیت دارد که «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». کل داستان سقیفه یک چنین داستانی است و کفر مستقیم نیست. مسجد ضرار در مقابل مسجدی است که نبی اکرم برای ما درست می‌کنند. پس اینها تعابیر قرآنی است که من نمی‌خواهم همه اش را باز کنم. از این دست تعابیر در قرآن زیاد است، یک موقعی این تعابیر باید استفساء بشود که قرآن وقتی می‌خواهد سقیفه را بیان کند چطوری بیان می‌کند.

قرآن می‌گوید اینها لَهو در مقابل ذکر ایجاد کردند. اینها مسجد ضرار در مقابل «أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى» درست کردند. اینها کلمه نعمت را تبدیل به کفر کردند «بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا». توجه داشته باشید که بحث کفران نعمت نیست بلکه بحث تبدیل نعمت است که

نعمت در این آیه تفسیر به امیرالمومنین و کفر هم به جبهه مقابلشان تعبیر شده است که عنوانشان عنوان کفر است.

من برای این مصطلحات قرآنی یک کتابی پیشنهاد می دهم که در مقدمه تفسیر برهان چاپ شده و نامش «مشکات الانوار» است. فتونی که این کتاب را نوشته از شاگردان بحرانی است و این را به عنوان مقدمه ای نوشته برای تفسیری که خودش می خواسته بنویسد که البته آن تفسیر را هم موفق نشدند بنویسند و تا اواخر سوره بقره فقط نوشته شده است.

در این مقدمه ضعیفی است و آن اینکه او قائل به تحریف قرآن است، اما از این ضعفش اگر رفع ید بکنید یک مقدمه ای ۱۲۰ صفحه ای دارد که خواندنی است. آنجا می خواهد اثبات بکند قرآن در کنار این تنزیل تأویلاتی دارد که می شود ما از طریق روایات به آن دست پیدا کنیم و تأویلات قرآن اهل بیت هستند. ولی مهمتر از آن این است که بعدش یک دایره المعارفی دارد آنجا که من مثلش را ندیدم و بی نظیر است. واقعا هزار اصطلاح قرآنی و مفردات قرآن را ایشان آنجا آورده، از لغت شروع کرده و بعد براساس روایات

تأویلاتشان را ذکر کرده است، مثل مسجد ضرار، بیت نور، ظلمت، هدایت، ضلال و غیره. تقریباً هزار مصطلحات قرآنی است که اگر آن را کار بفرمایید کمک می‌کند به این که انسان به فهم تأویلی قرآن ان شاء الله راه پیدا بکند.

علی ای حال خیلی از عناوینی که در قرآن هست عناوین سقیفه است و مقابلش هم عناوین محیط ولایت امام. از محیط ولایت امام تعبیر به «بیت النور» شده، اما محیط ولایت کفر «ظُلُمَاتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» (نور/ ۴۰) است. تأویل ولایت ائمه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ» (نور/ ۳۶) است که این مثل نور وجود مقدس نبی اکرم اند تا مشکات و بیوت، از آن طرف هم «أَوْ كُظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ»، اینها تعبیراتی است که قرآن دارد. یک بابی در کتاب الحجّه کافی است به نام باب «ان الائمة (علیهم‌السلام) نور الله عزوجل» که در آن باب مرحوم کلینی روایات ذیل آیه نور را آورده است. اینها تعابیری است که قرآن از سقیفه دارد، مثلاً «وَإِنَّ أَوْهَنَ الْيُيُوتِ لَيَبِئَتْ الْعَنَكُبُوتِ» (عنکبوت/ ۴۱)، بیت عنکبوت که باز این تعبیری از داستان سقیفه است. بنابراین ما اگر بخواهیم گفتگو

کنیم از اتفاقی که افتاده بعد از وجود مقدس نبی اکرم، این تعابیر قرآنی، تعبیری است که از واقعیت آن ماجرا پرده بر می دارد.

چگونگی پرستش خداوند با اسماء حسنی

یکی از تعابیر قرآن از سقیفه این است که الحاد در اسماء الهی ایجاد کردند؛ «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»، خدای متعال اسماء حسنایی دارد، شما وقتی می خواهید خدا را بخوانید یا می خواهید خدا را عبادت کنید باید از طریق اسماء حسنی خدا را عبادت کنید. بعد می فرماید یک عده ای هستند که الحاد در اسماء الهی ایجاد می کنند یعنی انحراف ایجاد می کنند و یک اسماء دیگری جای این اسماء می گذارند، یعنی مسیر دعا و عبادت را تغییر می دهند و انحراف در مسیر خدا پرستی ایجاد می کنند.

«وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ»، شما آنها را رها کنید و دنبال اسماء حسنی حرکت کنید، «سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» چرا که اینها نتیجه عمل خودشان را می بینند. این الحاد کانه یک سیره و یک عمل است، یک جریانی است که یک بنای عملی می گذارد و اتباع

خودش را در وادی انحراف در اسماء می برد و مسیر عبادت و پرستش خدای متعال را عوض می کند. پرستش خدای متعال باید از طریق اسماء حسنا واقع بشود

حالا چند بحث اینجا هست، یک بحث این است که مقصود از این اسماء حسنا الاهی چیست؟ این اسماء حسنا الاهی یک معنای ظاهری دارد و یک معنای باطنی، معنای ظاهریش همین اسمائی است که خدای متعال به وسیله آن اسماء خودش را به ما معرفی فرموده، به خصوص اسمائی که در قرآن آمده که شاید قریب به ۱۲۷ اسم است، مثل «الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (حشر/۲۳). شما وقتی می خواهید خدا را عبادت کنید، معرفت به خدای متعال پیدا کنید، بندگی خدای متعال را کنید و خدای متعال را بخوانید از طریق این اسماء باید بخوانید، این معنای اولیه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» است.

یک بابی در کافی داریم تحت عنوان باب «المعبود» که پیشنهاد می کنم روایات این باب را حتما ملاحظه کنید. روایات این باب به این

اشاره دارد که چه کسی باید عبادت بشود. من یک روایت از آن می خوانم ما بقی را ملاحظه بفرمایید.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُيَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ وَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَنْ عَبْدَ اللَّهِ بِالَّتَوْهُمْ فَقَدْ كَفَرَ»^۱، اگر کسی با توهم خودش یک خدایی را بسازد و او را عبادت کند، کافر شده است. پس نمی شود ما با اوهام خودمان خدایی بسازیم بعد آن خدایی که با اوهام خودمان تصویر می کنیم را عبادت کنیم. چرا که خدای متعال فوق تصور ماست. «كُلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ الْمَعَانِي فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَزْدُودٌ إِلَيْكُمْ»^۲، پس باید چه کار کرد؟ خدای متعال را چطوری عبادت کنیم؟ خداوند خودش باید خودش را معرفی کند، «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» (صافات/۱۵۹-۱۶۰)، مخلصین آنهایی هستند که در مقام عصمت اند و لسانشان لسان الله است.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۸۷

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۶، ص: ۲۹۳

پس از طریق اسمائی که خدای متعال خودش را با آن اسماء معرفی می‌کند ما باید خدا را بشناسیم و عبادت کنیم. خب حالا اگر کسی وقتی می‌خواهد خدا را از طریق اسماء عبادت کند، «وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ» و فقط اسماء را بپرستد این هم کفر است. حالا یک مقداری بعد نزدیک می‌شویم، مگر می‌شود کسی اسم را بپرستد؟! وقتی به معنای تأویلی اسم نزدیک شدیم معلوم می‌شود انسان اسم را هم می‌تواند بپرستد. «وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ»، اگر کسی اسم و معنی را با هم عبادت کند او هم مشرک است. خدای متعال اسماء خودش را شریک قرار داده، پس چه کار کنیم؟! ذات که در دسترس ما نیست و معرفتی به آن نداریم که عبادتش کنیم. اسماء را هم که اگر پرستیدیم شرک و کفر می‌شود، پس چه کار کنیم؟

فرمود: «وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى»، معنای این اسماء را بپرستد، نه خود اسماء را. چطور می‌تواند آن معنا را بپرستد؟ راهی که به آن معنا ندارد! «بِإِقَاعِ الْأَسْمَاءِ» یعنی این اسماء را بر آن ذات ایفاء کند و از طریق این ایفاء اسماء را بپرستد. مقصود از اسماء چیست؟ «بِصِفَاتِهِ الَّتِي

وَصَفَّ بِهَا نَفْسَهُ»، با آن صفاتی که خدای متعال خودش را به آن توصیف کرده و اسماء را از آن صفات بگیرد. یعنی اگر خدای متعال خودش را توصیف به علم کرده با اسم عالم خدا را عبادت کند و اگر خودش را توصیف به قدرت کرده با اسم قادر خدا را عبادت کند. پس نه این اسماء را بپرستند و نه شریک عبادت قرار بدهد، بلکه اسمائی که متخذ از آن اوصافی است که خدای متعال خودش را به آنها توصیف کرده، برای معرفت ذات طریق قرار بدهد و از آن طریق حضرت حق و معنا را عبادت کند.

پس «فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ»، یعنی هم قلبش را به این معنا گره بزند و اعتقاد قلبیش این باشد و هم زبانش به همین امر گویا باشد، «فِي سَرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ» هم در ظاهر و هم در باطن؛ اگر کسی این کار را کرد «قَاوَلُكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا»، موحدین و شیعیان خالص آنها می هستند که توحید را از امام می گیرند و خدا را اینطوری می پرستند. آنها اسماء الهی که خدای متعال خودش را به آنها توصیف کرده را طریق قرار می دهند و حضرت حق را عبادت می کنند، ظاهرا و باطنا لسانا و قلبا.

پس شاید معنای ظاهری آیه این است «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»، شما وقتی می‌خواهید خدا را عبادت کنید خودتان اسمی در نیاورید با توهّم و خودتان خدا را نپرستید. اسماء و صفاتی است که خدای متعال خودش را به آنها توصیف کرده، پس اسماء متخذ از آن صفات را طریق قرار بدهید. البته اسم را نپرستید بلکه معبود را بپرستید. لذا این روایت در باب معبود در کافی آمده است.

معبود حضرت حق اند و طریق عبادت اسمائی هستند که متخذ از صفات اند، آن هم صفاتی که «وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ»، نه این که صفاتی که از خودمان در بیاوریم. کمی از این روایت استفاده می‌شود که اسماء هم توقیفی اند. «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»، آن وقت کفار چه کار می‌کنند «وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ». آنها هم نمی‌گویند خدا را نپرستید بلکه الحاد در اسماء ایجاد می‌کنند و اسماء را منحرف می‌کنند به یک طریق دیگری و یک مجرای دیگری را برای معرفت و عبادت قرار می‌دهند که آن مجرا مجرای نیست که خدا فرموده است، «سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ این تعبیر سقیفه است.

حقیقت اسماء الهی

حالا یک مقدار باطنی تر این را معنا کنیم. در کتاب توحید کافی یک بابی است به نام باب «حدوث الاسماء» که می گوید اسماء الهی حادث اند. پس خدای متعال اسماء را آفرید تا از طریق اسماء عبادت ممکن بشود. بنابراین اسماء حادث و مخلوق اند و طریق پرستش خدای متعال هستند. یعنی اگر خداوند اسماء را نمی آفرید پرستش ذات ممکن نمی شد. پس در یک مرتبه اسماء الهی همین اسمائی هستند که خدای متعال خودش را به آنها توصیف کرده و روایات هم مفصل این اسماء الهی را ذکر کرده و ما باید از طریق اسماء ذات را بشناسیم و بپرستیم.

در کتاب توحید کافی در باب النوادر روایات فوق العاده ای آمده است که جایگاه ائمه را در دستگاه توحید تعریف کرده است. در یک روایتی از آن باب، مرحوم کلینی نقل می کنند که «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ

گفتار اول: انواع طرح‌های دشمنان اهل بیت (علیهم‌السلام) || ۳۳

الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا^۱، وقتی می خواهید خدا را عبادت کنید از طریق اسماء عبادت کنید یعنی اسماء را بشناسید ولی اسم را عبادت نکنید.

این اسماء چه هستند؟ امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»، اگر معرفت ما بود معرفت الله واقع می شود، آن وقت است که عبادت خدا واقع می شود، ولی اگر معرفت ما نبود عبادت، عبادت خدا نیست چرا که از طریق اسماء نیست. پس این روایت معنای تأویلی اسماء را بیان می کند.

عرفان و حکمت هم تناسب به خصوص این بحث را دارند که ما یک اسم داریم یک اسم الاسم داریم. این اسماء ملفوظه، اسم الاسم و نشانه هستند. اینها نشانه آن اسم حقیقی اند و آن اسم حقیقی ای که حقیقتا آن نشانه و اسم است، غیر از این اسماء است. در واقع می گویند ما یک اسم داریم که الفاظ اند، یک اسم الاسم داریم که آن چیزی است که این اسماء بر او واقع می شوند و باطن

این اسماء اند و آنها حقیقتاً اسم الله هستند.

این روایت همان اسم حقیقی را دارد توضیح می دهد، «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا». معنای این آیه و این روایت این است خدای متعال برای این که عبادت و معرفتش در عالم ممکن بشود اسماء را آفرید. در باب حدوث الاسماء هم این آمده که آن اسمائی که از طریق معرفت آنها خدا شناخته می شود و از طریق آنها خدا عبادت می شود، این وجودهای مقدس اند، لذا در همین باب هست که «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ»، طریق معرفت و طریق عبادت امام است. اگر ما دنبال امام حرکت بکنیم و از طریق این اسماء خدا را بپرستیم و تمام قوای خودمان را ذیل امام قرار بدهیم، نتیجه اش این می شود که تمام زندگی ما پرستش خدای متعال و تمام لحظات ما ذکر می شود.

اگر کسی وارد محیط ولایت شد و تمام زندگی خودش را با امام تنظیم کرد، اگر جامعه ای تمام زندگی و تمام عرصه معیشت خودش یعنی عبادت، مسجد، بازار، مدرسه و منزلش را حول امام چید، از ابرار می شود. در این صورت همه جا صبغه امام پیدا و همه جا حضور

امام هست، یعنی همه جا تویی به امام هست. به تعبیر دیگر اگر با تمام قوا وارد بیت النور امام شدند و همه حیاتشان در این بیت بود، می‌شوند «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ»، یعنی بازارشان هم عبادت است و «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (معارج/۲۳) اند. آنها کسانی هستند که «حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْزَادِي كُلُّهَا وَزِدًا وَاحِدًا وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا»، تمام قواعد وجودی شان با نور امام پر شده و عناصر الابرارند.

اگر انسان جزء ابرار شد و به امام رسید، پس تمام قواعد وجودیش با نور امام پر می‌شود خودش طریقی برای نور امام در عالم می‌شود. یعنی تمام قوایش نورانی به نور امام می‌شود و تمام لحظاته می‌شود عبادت، پس خودش می‌شود یک مثل نور و یک بیت النور، چون نور امام در او تجلی کرده است. پس اگر کسی دنبال امام رفت و با امام زندگی کرد تمام قوای وجودیش نورانی به نور امام می‌شود لذا اسماء حسناى الهی را در وجود خودش مشاهده می‌کند و از طریق این اسماء خدا را می‌شناسد و عبادت می‌کند. پس درون خودش می‌شود مسجد و بیت النور.

اگر کسی با امام حرکت کرد و اگر جامعه ای حول امام شکل گرفت، یعنی هرکجا نگاه می کنی صبغه الله است و رنگ امام دارد. این جامعه هم تمام ارکانش با وجود امام پر می شود چون ائمه همین طوری که عناصر الابرازند، ارکان البلاد هم هستند. شهر یک پیکره و تجسد دارد و یک روح، ابتدائاً ارواح دیگر آدم ها هستند که متناسب با نیاز و ارضائشان شهر را می سازند، یکی مسجد می خواهد و یکی میکده درست است. پس مسجد شهر، تجسد روح ارواح اهل شهر است، آن وقت این ارواح یا حول امام باطل جمع می شوند و یا حول امام حق. پس اگر حول امام باطل جمع شوند خود این ارواح صبغه روح امام باطل را پیدا می کنند چرا که خود این ارواح ظلمانی اند، لذا شهر قائمه اش ولی باطل است. پس هر کجا نگاه می کنی شیطان، ظلمت، صفات ظلمانی و رفتار ظلمانی است. «مُلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» اصلاً امتلاء ظلم و جور اینطوری واقع می شود و از سقیفه هم امتلاء جور حاصل می شود.

یک موقع هم شهر حول الامام شکل می گیرد و ارواح مومنین متولی و نورانی به امام شان هستند. تمام ارکان شهر هم حول این

روح‌های نورانی شکل می‌گیرد و امام رکن این بلاد می‌شود. پس ائمه هم «عناصر الابرار» اند و هم «ارکان البلاد».

ما برای توحید آمَدیم و کاری غیر از توحید نداریم. ما در عالم دعوت به غیر توحید نشدیم و تنها می‌خواهیم موحد بشویم. ما می‌خواهیم همه زندگیمان معرفت و بندگی و ذکر بشود «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ». راهش هم این است که دنبال اسماء الحسنی حرکت کنیم. اگر معرفت به اسماء الحسنی پیدا کرده و از طریق این اسماء الحسنی خدا را عبادت کردیم، این عین توحید است. این یعنی واسطه‌عرفت و عبادت ما امام است. همین جا این نکته را عرض کنم؛ «نی این که امام واسطه عبادت است این نیست که امام را می‌پرستیم، این همانی است که قبلاً عرض کردم. همین‌طوری که اسماء ملفوظه را نمی‌شود پرستی مفاهیم را هم نمی‌شود پرستی، نه لفظ رحمان را می‌شود پرستی و نه مفهوم رحمان را، پس اینها فقط طریق اند.

معرفت الامام همان معرفت الله

امام رضا (علیه‌السلام) در روایتی در کافی که در کتاب الحجه است

فرمودند: این چیزی که عامه می گویند خلاف است و می خواهند شیعیان ما را به غلو متهم کنند، نه من و نه اجدادم هیچ وقت نگفتیم که ما را بپرستید و عبادت کنید، «وَلَكِنِّي أَقُولُ النَّاسُ عَبِيدُ لَنَا فِي الطَّاعَةِ»^۱. ما نگفتیم مردم باید ما را بپرستند ولی در طاعت عبدند و هرچه می گوییم باید گوش بدهند.

پس اگر ائمه اسماء حسنی هستند، وقتی می خواهیم خدا را صدا بزنیم، او را بشناسیم، به او معرفت پیدا کرده و او را عبادت کنیم، باید از طریق اسماء عبادت کنیم. اگر اسماء حسنای الهی محور نشوند نه معرفت واقع می شود و نه عبادت. البته اگر خود این اسماء را هم بپرستید کفر است. الان روایتش را در باب معبود خواندیم، با توهم که نمی شود خدا پرستی! اینکه بگویی خودم ریاضت بکشم، مکاشفه کنم، دستگاه فلسفی درست کنم و یک خدایی تصویر کنم که راه خداپرستی نیست. خدای متعال اسماء حسنایی دارد، اگر آن اسماء را بپرستم کفر است، با خدا و با ذات پرستم شرک است، پس باید اسماء را طریق قرار بدهم به «بِإِقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي

وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ»، این می‌شود عین توحید، «فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سَرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا»، اصحاب امیرالمومنین اینطوری‌اند. شیعیان کامل از طریق امام خدا را می‌پرستند، نه این که امام را می‌پرستند بلکه از طریق معرفه الامام به معرفت الله می‌رسند.

لذا در آن حدیث نورانیت آمده است که «إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدُ الْإِيمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا»^۱، تا به مقام معرفت به نورانیت نرسی و عبد ممتحن نشوی، نمی‌رسی. اگر عبد ممتحن شدی به مقام معرفت بالنورانیه می‌رسی و این کمال ایمان و کمال معرفت است. بعد ذیلش فرمودند: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». حقیقت معرفت همین است که انسان خدا را در اسماء حسناى الهی ببیند.

البته یک بحث دیگری در روایت باب حدوث اسماء است که آن را هم ببینید. اسماء ظاهر و باطن دارند، یک اسم بوده که بعد شده

سیصد و شصت اسم. پس باید در اسماء سیر از ظاهر به باطن داشته باشیم و هرچه بیشتر به باطن اسماء معرفت پیدا کنیم معرفتمان به خدای متعال بیشتر می شود. هرچه نورانیت اسماء را بیشتر درک بکنیم مقامات باطنی تر درک توحید ادامه پیدا می کند. لذا در باب محبت و عبادت خدای متعال، ائمه همه جا قیدند.

معنی این روایت که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»، این است که ما باید وارد وادی توحید بشویم و غیر از توحید ما به هیچ چیز دعوت نشدیم، ولی «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»، یعنی امام طریق توحید است و بدون او توحید حاصل نمی شود.

ذیل آیه فطرت روایات زیادی داریم که فطرت را معنا می کند، «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم/۳۰)، همه ما بر فطرت توحید آفریده شدیم، یعنی در درون ما محبت الهی و طلب بندگی خدای متعال وجود دارد و اگر این نباشد دعوت انبیاء لغو می شود. هرچه خورشید به سنگ بتابد سبز نمی شود، پس باید یک استعدادی در گیاه باشد تا آن وقت خورشید بتابد و سبز بشود. باید

یک چیزی در فطرت ما باشد تا انبیاء بیایند و ما را هدایت کنند. در باطن عقل ما یک چیزی از معرفت باید باشد، «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ».

بنابراین در فطرت ما معرفت الهی، محبت الهی و میل به پرستش و بندگی و خضوع هست و ما فطرتاً اینطوری خلق شدیم. انبیاء آمدند تا این فطرت را شکوفا کنند «لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذَكِّرُوهُمْ مَسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۱.

یک روایت علی بن ابراهیم نقل کرده که خیلی عجیب است. «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»، حضرت فرمودند: «هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، یعنی شهود الوهیت حضرت حق که الهی جز او نیست، در فطرت ماست. ما در مقام فطرت توحید را درک می‌کنیم و این که الهی در عرض او نیست و او اله همه سماوات و ارض است. «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (زخرف/۸۴)، «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیا/۲۲). بعد فرمود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»،

شهود رسالت حضرت هم طریق معرفت به الوهیت است و این هم در فطرت ما هست. پس اگر ما در فطرت خودمان میلی به دعوت حضرت نداشتیم دعوت از بیرون هیچ فایده ای نداشت. سوم هم اینکه «عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ»^۱ اگر در فطرت ما تمایلی به پذیرش ولایت حضرت و ذیل حضرت حرکت کردن نبود دعوت بیرونی بی معنا بود. پس همه اینها در فطرت است و اگر ما به توحید و نبوت و ولایت دعوت شدیم ریشه اش در فطرت ما هست.

همه روایت را برای این جمله خواندم که حضرت فرمودند: «إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ»، نگوید توحید و نبوت و ولایت بلکه همه اینها توحید است. یعنی ولایت طریق موحد شدن است «بِنَا عُبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ»، فرمود: اگر خدای متعال اسماء را نمی آفرید راهی برای معرفت و بندگی نبود و ما راهی به ذات نداشتیم، لذا طریق پرستش خدا این است.

اگر ما دنبال امام رفتیم، در حیات فردی وجود ما پر از ولایت و نور امام می شود و از طریق معرفت و عبادت با نور امام خدا را عبادت

می‌کنیم. اگر هم حیات اجتماعی ما ذیل اسماء الحسنی شکل گرفت همه زندگی و حتی بازارمان هم مسجد می‌شد، پس می‌شویم «عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» می‌شویم عضو شهری که رکش امام است و همه چیز حول امام شکل می‌گیرد. در شهری که محورش امام است، همه جا رنگ و صبغه امام را دارد، حتی مدل خوردن و خوابیدن، ازدواج و طلاق، صلح و جنگ، تدریس و تحصیل و اشتغال و فراغت، بوی امام می‌دهد.

اگر هم جامعه ذیل اولیاء طاغوت شکل گرفت همه چیزش بوی شیطان و نفس می‌دهد؛ «وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ»، آنها آمدند و این اسماء الهی را که خدا برای این آفرید که راه عبادت و معرفت باز بشود و همه حیات ما ذیل این اسماء قرار بگیرد، منحرف کردند و دیگران را جایش گذاشتند. آنها مسیر پرستش خدا را عوض کردند و بعد هم مسجد ضرار به پا کردند. منتها این بار نگفتند بت کده درست می‌کنیم بلکه مسجدی درست کردند که همان بت کده است. حضرت هم دستور دادند آتش بزنید و بعد هم ویرانش کنید. پس بت کده ای است که به اسم عبادت درست می‌شود، در

واقع الحال در اسماء درست می شود. یعنی گوساله سامری جای اسماء حسنی می نشیند و بعد می گویند از این طریق خدا را عبادت کنید. «أَصْحَابِي كَالْجُجُمِ بِأَيِّهِمْ أَفْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ»، این همان «يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ» است و خدای متعال راهی برای عبادتش جز این قرار نداده است. من از این بحث عبور می کنم و چیزی نمی گویم.

علت سجده بر حضرت آدم

دو نکته در باب حضرت آدم است، یکی این که «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (بقره/۳۴-۳۶)، دستور به سجده بعد از تعلیم اسماء است، یعنی اگر حضرت آدم در مقام معرفت به اسماء نبود، مسجود ملائکه نمی شد. این سجده هم بنا بر روایات عبادت نیست بلکه در احتجاج امیرالمومنین آمده که حضرت فرمودند: این سجده، سجده عبادت نبود بلکه سجده تعظیم بود و

سجده بر اسماء بود. در روایت اینطور آمده که سجده بر روح بود «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر/۲۹)، البته آن روح هم به تمامه در حضرت آدم نیست بلکه نشئه‌ای از نشئات روح در ایشان است.

پس سجده بعد از تعلیم اسماء و بعد از دمیدن روح است، تا روح نیامده سجده‌ای نیست. یعنی تا آن روح نیاید حضرت آدم طریق تقرب ملائکه به خدا نیست. این سجده به معنای این است که حضرت آدم طریق تقرب است و از طریق تواضع و تبعیت او خدا را عبادت می‌کنند، نه این که حضرت آدم را عبادت می‌کنند. عبادت حضرت آدم که کفر و شرک است، این که بعضی از عامه در آثارشان است که می‌گویند شیطان غیور بود که غیر از خدا را سجده نکرد، مغالطه است! این سجده عبادت حضرت آدم نبود بلکه تعظیم حضرت آدم بود چرا که ایشان طریق توحید است. «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»، شیطان می‌خواست بدون اسماء عبادت کند در حالی که بدون اسماء عبادتی واقع نمی‌شود و راهی برای عبادت نیست.

یک روایت دیگری در تفسیر امام حسن عسگری (علیه السلام) ذیل همین آیات سوره مبارکه بقره است که در آن حضرت فرمودند: خدای متعال وقتی می خواست آدم را توبه بدهد، «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» (بقره/۳۷)، پس کلماتی را القاء کرد و حضرت آدم آن کلمات را تلقی کردند. این کلمات چه بود؟ حضرت فرمودند: خمسه طیبه. جبرئیل آمد و به حضرت آدم گفت: خدا را به اینها قسم بده. آدم به خدا عرضه داشت: خدایا مگر از من بالاتر هم هست؟! تو همه اسماء را به من تعلیم کردی و ملائکه بر من سجده کردند! خداوند فرمود: ای آدم، اگر انوار اینها در صلب تو نبود، نمی گفتم تو را سجده کنند!

امام، تنها طریق طاعة الله

پس طریق عبادت این اسماء حسنی هستند، حتی ملائکه هم طریق عبادتشان همین است. پس باید با تواضع در مقابل خلیفه الله به خدا نزدیک شد و ابلیس رجم شد به خاطر این که از این راه نمی خواست بیاید. پس به خدا عرضه داشت: هرچه بگویی خودت را عبادت می کنم ولی نه از طریق آدم! خداوند هم فرمود: عبادت من

اینطوری است که من می‌گویم، عبادت که هوس و بازی و نفس پرستی نیست! پس ملائکه هم طریق عبادتشان حضرت آدم است، در واقع همین اسماء حسنا طریق اند «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» و همه عوالم از طریق این اسماء خدا را عبادت می‌کنند و می‌شناسند.

روایتی در کتاب الحجه کافی است که امیرالمومنین در آن فرمودند: ما اعرافیم، بعد می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ يُؤْتَىٰ مِنْهُ»^۱، خداوند ما را طریق معرفت قرار داد درحالی که می‌توانست مستقیم انوار معرفت خودش را بر قلوب بتاباند و یک عالم دیگری خلق کند، ولی عالمی که خدای متعال آفریده اینطوری است و ما را طریق معرفت قرار داده است. بعد حضرت این چهار تا خصوصیت را به عنوان طریق معرفت ذکر می‌کنند، «وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَىٰ مِنْهُ»، معنی اسماء حسنا همین است، امام باب الله، سبیل الله، صراط الله و وجه الله است لذا طریق

عبادت و طریق طاعت الله است.

در آن حدیث نورانی که مفضل نقل می کند امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّمَا أَحَبُّ أَنْ يُعْرَفَ بِالرَّجَالِ وَأَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ غَيْرَ ذَلِكَ»^۱، این معنی اسماء حسناست و ائمه در یک شأنی اند که طریق عبادت خدا و طریق معرفه الله اند. خداوند آنها را سبیل و وجه قرار داد که طریق طاعت و معرفت بشوند. روایات باب النوادر توحید که رابطه امام را با خدا معین می کند و توضیح می دهد، خیلی روایات عجیبی دارد که من توصیه می کنم حتما ببینید. من برای تبرک یکی دو تایش را می خوانم.

«مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ صَبَّاحٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا وَجَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ وَيَدَهُ الْمُبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّفَاقَةِ وَالرَّحْمَةِ وَوَجْهَهُ

الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَابَهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ وَخُزَّانَهُ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ بِنَا
 أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ^۱ نه فقط اشجار ارض بلکه منظور همه عوالم است،
 «وَأُتِنَتِ الثَّمَارُ وَجَرَتِ الْأَنْهَارُ وَبِنَا يُنْزَلُ غَيْثُ السَّمَاءِ»، چه در عالم
 ظاهر و چه در عالم باطن، چون بارانی که می بارد هم در عالم ظاهر
 است و هم در عالم باطن، پس فقط این باران ظاهری منظور نیست.
 «وَيَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ وَبِعِبَادَتِنَا عَبْدَ اللَّهِ وَ لَوْ لَا نَحْنُ مَا عَبْدَ اللَّهُ»،
 این همان معنی اسماء الحسناست.

رضا و سخط امام همان رضا و سخط خداوند

یک روایت دیگر هم بخوانم. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ عَمِّهِ حَمْرَةَ بْنِ بَزِيعٍ
 عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا أَسْفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ»،
 آنها ما را به اسف درآوردند و ما هم از آنها انتقام گرفتیم! «فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ
 عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَأْسِفُ كَأَسْفِنَا»، صفاتی که در حضرت حق است محل
 حوادث نیست «وَلَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ» اما خداوند این اولیاء را
 برای خودش آفرید. حالا شما بزرگان این را معنا کنید!

«يَأْسُفُونَ وَيَرْضَوْنَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضًا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ»، لذا رضا و سخط آنها لذا و سخط خداست. این روایتی هم که «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغْضِبُ لِغَضَبِ قَاطِمَةٍ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا»^۱، با این روایت معنا می شود. «وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسُفُونَ وَ يَرْضَوْنَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضًا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدَّعَاةَ إِلَيْهِ وَ الْأَدِلَّةَ عَلَيْهِ» این خیلی عجیب است. چرا امام رضایش رضای خدا و سخطش سخط خداست؟ چون در عین این که امام مخلوق است، مدعو هم هست لذا رضا و سخط دارد. نکته دیگر اینکه رضایش رضا الله است و سخطش سخط الله، اعتباری و قراردادی نیست.

«لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدَّعَاةَ إِلَيْهِ وَ الْأَدِلَّةَ عَلَيْهِ»، امام داعی و دلیل است و چون داعی و دلیل است رضا و سخطش رضا و سخط خداست. «فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ»، این که رضایش رضاء الله است برای این است که امام داعی الله است و جز ایشان هیچ چیز دیگری نیست. امام دلیل بر خداست. امام شانی جز دعوت و دلالت ندارد و تمام

وجودش دعوت و دلالت است. هیچ چیز در امام جز دعوت و دلالت نیست، لذا رضای او رضای خدا و سخطش سخط خداست.

«وَلَيْسَ أَنْ ذَلِكْ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ»، اینطور نیست که وقتی امام غصه دار بشود خدای متعال هم غصه دار می‌شود، بلکه خدا باز هم غصه دار نمی‌شود. این دارد شرک را نفی و تجسیم و حلول را نفی می‌کند. مجازی هم معنا نکنید چون مجاز نیست و حقیقت است.

«وَلَيْسَ أَنْ ذَلِكْ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ لَكِنْ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكْ»، ولی در عین این که خدای متعال محل حوادث نیست و حلول در امام نکرده و امام نسبت به حضرت حق مخلوق است، «وَقَدْ قَالَ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَدَعَانِي إِلَيْهَا وَ قَالَ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» اهانت به امام و با امام درگیر شدن جنگ با خداست. پس این روایت معنایش این است و حقیقت این ارتباط همین است. «وَقَالَ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»، فوق این دست، دست خداست و بیعت با او بیعت با خداست و اطاعت او اطاعت خداست و همه اینها در عین این که مخلوق است وجود دارد.

یک روایت دیگر را هم بخوانم که ختام عرایضم باشد. این روایت نحوه ارتباط امام با خدا را تعریف می کند که فوق فهم من است و برای اساتیدم می خوانم که خودشان معنا بفهمانند. روایت این است: «بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ بَشْرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ قَادِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» قَالَ «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْظَمُ وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يُظْلَمَ وَلَكِنَّهُ خَلَطَنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ وَوَلَايَتَنَا وَلايَتَهُ حَيْثُ يَقُولُ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» يَعْنِي الْأَيِّمَةَ مِنَّا» ثُمَّ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ» (۱۲)¹.

کار سقیفه این است. خدای متعال این اسماء را قرار داده بود تا ذیل این اسماء عبادت بشود و این عبادت داشت در عالم ظهور پیدا می کرد اما سقیفه نگذاشت. اما عصر ظهور، عصر ظهور اسماء است و این اسماء در عالم در همه عرصه های حیات ما ظاهر شده و

عقول چهل برابر می شوند و همه اهل مکاشفه و مشاهده باطن عالم می شوند. پس اسماء الهی داشت ظاهر می شد اما آنها مسیر پرستش را با الحاد در اسماء عوض کردند و جای امیرالمومنین یک چیز دیگری گذاشتند که انحراف در اسماء است، برای همین هم طریق پرستش خدا بسته شد. البته باب حضرت باز است اما از آن طریق خدا پرستیده نمی شود. لذا در بعضی روایات تشبیه شده به آن کار یهود که بحث سامری است.



گفتار ۲

إِلْحَادٌ فِي أَسْمَاءِ الْهَى

چکیده: متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۵ بهمن ماه سال ۹۸ است، که به مناسبت ایام فاطمیه در دفتر آیت الله وحید ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند؛ خدای متعال اسماء حسنایی را خلق کرده که خود را به وسیله آن اسماء توصیف می کند. این اسماء تنها راه عبادت خدای متعال هستند و اگر نبودند عبادت خداوند ممکن نبود. اما پرستیدن اسماء و معانی اسماء شرک و گناه است و این اسماء صرفاً وسیله ای برای عبادت ذات اقدس الهی هستند. این اسماء حسنا در حقیقت اهل بیت هستند و لذا تنها راه عبادت، رسیدن به معرفت اهل بیت است که در واقع همان معرفت اسماء حسناست. اما جبهه شیاطین و سقیفه در این اسماء الحاد ایجاد کردند ولی حضرت زهرا (علیها السلام) با آن اقدام عظیمشان مانع آن کار شدند.

شناخت خداوند از طریق اسماء حسنی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

ما برای دعوت و دعا و عبادت نیاز به این داریم که خدای متعال را از طریق اسماء حسنای الهی بشناسیم و عبادت کنیم و دعا کنیم. ما مضطر به تقاضا و دعای از خدای متعال هستیم و طریق دعا و عرض نیاز ما به خدای متعال هم همین اسماء حسناست. ما در عالم باید اسماء حسنای الهی را ببینیم و از طریق این اسماء حاجت خودمان را به ساحت مقدس ربوبی عرضه بداریم. این اسماء حسنایی که طریق عبادت و واسطه دعا هستند، به یک معنا همان اسماء حسنای الهی هستند که خدای متعال در قرآن برای خودش بیان

فرموده که شاید قریب به ۱۲۷ اسم و یا در روایات و ادعیه معصومین (علیهم السلام) اسمائی برای خدای متعال ذکر شده که از صد اسم بیشتر است و در دعای جوشن کبیر هم قریب به هزار اسم برای خدای متعال است که ما از طریق این اسماء باید خدای متعال را بشناسیم و از طریق این اسماء عبادت کنیم.

همین کار را هم مؤمنین انجام می دهند، یعنی هرگاه بخواهند به خدای متعال توجه پیدا کنند و در مقام عبادت و معرفت و در مقام تقاضا و عرض حاجت قرار بگیرند، همین اسماء حسناى الهی مورد توجه قرار می دهند. در قرآن از این اسماء فراوان صحبت شده که این اسماء یک معانی دارند و از طریق معانی این اسماء، ما باید خدای متعال را بشناسیم و به خدایی که صاحب این اسماء است باید اعلام عجز و فقر و نیاز داشته باشیم «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (اعراف/ ۱۸۰) خدا را با این اسماء عبادت کنید؛ این «فادعوه» شاید به معنی عبادت باشد چون در قرآن، دعا عبادت است و ترک دعا هم استکبار و ترک عبادت است «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر/ ۶۰) می

فرماید دعا کنید، آنهایی که از عبادت استکبار می کنند وارد جهنم می شوند.

این اسماء حسنائی که در عبادت واسطه هستند، اسمائی اند که از طرف خدای متعال نازل شده و خدای متعال آن را به لسان وحی یا به لسان اولیاء معصومش برای خودش بیان کرده و خودش را با این صفات معرفی کرده؛ همه برای این است که ما خدای متعال را از این طریق بشناسیم و به این طریق هم عبادت کنیم. اما یک تذکری در روایات معصومین (علیهم السلام) داده شده و آن این است که در عبادت به واسطه این اسماء باید توجه داشت که خود این اسماء موضوع عبادت نیستند؛ یعنی ما اسماء را نمی پرستیم. یک بابی در مجامع روایی ما وجود دارد که مرحوم کلینی هم در کتاب شریف کافی این باب را تحت عنوان «باب المعبود» آورده اند.

پرستش صحیح خداوند

ایشان روایاتی ذیل این باب آوردند که اولین روایتش از امام صادق (علیه السلام) است که حضرت فرمودند «مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ»^۱

کسی که خدای متعال را با توهّمات خودش عبادت بکند و یک خدایی بسازد و یک خدایی تعریف کند و خودش آن خدا را پرستد [کافر است]. شاید این آیه شریفه هم همین مطلب را بیان می کند «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» خدای متعال اسماء حسنائی دارد که باید خدا را با این اسماء عبادت کنید و خودتان خدایی نتراشید و آن خدا را عبادت کنید.

در روایات دیگر هم آمده «كُلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَزْدُودٌ إِلَيْكُمْ»^۱ هرچه را شما با توهم خودتان از سایر مخلوقات تمییز بدهید و جدا کنید «كُلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ» یک خدایی را با وهم خودتان درست کنید و غیر از مخلوقات اوصافی برایش ذکر کنید، این مصنوع شماست و به خودتان بازگشت می کند و نمی شود او را عبادت کرد و پرستید. شاید این معنایش همین است که خدای متعال خودش را به لسان وحی یا به لسان اولیاء معصوم توصیف می کند و آن خدایی را که خودش معرفی می کند باید عبادت کرد.

پس حضرت فرمود «مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ» اگر کسی با توهم خودش خدا را عبادت بکند این کافر به خداست ولو اینکه عبادت می کند ولی خدا را عبادت نمی کند. این توهم خیلی وقت ها شامل دقیق ترین معانی که ما خودمان مستقل از بیان وحی درست می کنیم هم می شود. بعد حضرت فرمود «وَ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ» اگر کسی خدای متعال را با اسماء الهی عبادت کند اما اسماء را بپرستد و معنا و ذات حضرت حق را نپرستد، که این اسماء هم برای آن حقیقت و برای آن ذات هستند، او هم کافر شده و این هم عبادت خدا نیست. بعد حضرت فرمودند «وَ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ» اگر کسی اسم و معنا را با هم بپرستد، این هم مشرک است. یعنی اگر کسی اسم و معنی را با هم پرستید، این هم شرک در عبادت است.

بعد فرمود «وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِيْقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ» اگر کسی حقیقت حضرت حق را از طریق این اسمائی که خدای متعال خودش را به آنها توصیف کرده عبادت کند «الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سَرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ» و قلبش هم به

همین معنا گره بخورد و اعتقاد قلبیش همین باشد که حضرت حق را از طریق اسماء می پرستد و زبانش هم به همین در ظاهر و باطن گویا باشد «فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا» در زمره شیعیان حقیقی امیرالمؤمنین قرار می گیرد. اصحاب حقیقی امیرالمؤمنین علیهم السلام کسانی هستند که اولاً با توهّم خدا را عبادت نمی کنند که خودشان یک خدایی بسازند ولو با دقیق ترین معانی خدا را عبادت نمی کنند و خدای متعال را از طریق اسمائی که خدای متعال خودش را با آنها توصیف فرموده می شناسند و اینطوری عبادت می کنند و در مقام عبادت هم نه اسم را می پرستند و نه اسم را شریک در عبادت قرار می دهند بلکه حقیقت معنا و ذات اقدس الهی را از طریق این اسماء می شناسند و از طریق این اسماء عبادت می کنند و از طریق این اسماء اعلام عجز و افتقار به حضرت حق می کنند.

ما اگر از خدای متعال علم می خواهیم و او را با اسم «علیم» صدا می زنیم یا اگر قدرت می خواهیم و خدا را با اسم «یا قادر» صدا می زنیم؛ این اسماء طریق هستند و ما از خود این اسماء درخواست نمی کنیم و اعلام فقر به اسماء نمی کنیم بلکه اعلام فقر به حضرت

حق می کنیم که از طریق این اسماء باید واقع بشود. بنابراین معرفت خدای متعال و عبادت خدای متعال و اعلام عجز و افتقار به خدای متعال تنها راهش این است که انسان اسماء الهی و صفاتی که خدای متعال خود را به او توصیف فرموده را واسطه قرار بدهد، نه اینکه اسم را در دعوت و دعا و پرستش شریک قرار بدهد و نه اینکه خود اسم را پرستد یا از اسم درخواست و تقاضا کند. ولی حضرت حق را از طریق این اسماء عبادت کند. تمام مقامات وجودی انسان هم باید به این امر گره بخورد و زبان و قلبش معتقد باشد و تمامی سرائر و علانیت انسان باید اینطوری باشد و ظاهر و باطنش خدای متعال را از طریق اسماء الهی عبادت کند.

طبیعتاً عده ای در این مسیر انحراف ایجاد می کنند و معبودهای دیگری را معرفی می کنند یا خدای متعال را از طریق توصیفی که خودشان می کنند، معبود قرار می دهند «وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ» انحراف در اسماء ایجاد می کنند و مسیر معرفت و عبادت را تغییر می دهند و در اسماء الحاد ایجاد می کنند. خدای متعال می فرماید شما اینها را رها کنید «سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» این جریان

در عالم وجود دارد و اینها با عمل خودشان مواجه خواهند شد و مجازات عملشان را می بینند ولی شما مسیر بندگی و طاعتتان اسماء حسنائی باشد که خدای متعال خودش را به آن ها توصیف کرده است.

این معنای ظاهری آیه است ولی آیه براساس روایاتی یک معنای باطنی هم دارد که ائمه (علیهم السلام) بیان کردند که نسبت اهل بیت با خدای متعال و اسماء حسنی را مشخص می کند. این روایات در باب توحید کافی شریف آمده و همه روایات هم ناظر به نسبت معصوم با خدای متعال است که نبی اکرم و معصومین (علیهم السلام) چه نسبتی با خدای متعال دارند که طریق توحید هستند «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء/ ۸۰) «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (فتح/ ۱۰) چرا بیعت با حضرت عین توحید است؟ چرا اطاعت حضرت عین توحید است؟ این منوط به یک ارتباط خاصی است که بین اهل بیت (علیهم السلام) و خدای متعال وجود دارد و این ارتباط است که موجب می شود اطاعت آنها عین توحید باشد و معرفت آنها عین معرفت الله باشد.

حقیقت معرفت اسماء حسنی

در همین باب یک روایتی را مرحوم کلینی نقل کردند که نسبت اهل بیت (علیهم السلام) را به خدای متعال اینگونه بیان می کند «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» اگر می خواهید خدای متعال را عبادت کنید از طریق این اسماء عبادت کنید؛ حضرت ذیل این آیه فرمودند «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»^۱ اگر باید خدا را شناخت و عبادت کرد، عبادت باید از طریق اسماء باشد و معرفت الهی از طریق اسماء الهی واقع می شود و ما آن اسماء حسنایی هستیم که عبادت احدی جز با معرفت ما قبول نمی شود؛ چون اگر این معرفت واقع نشد، معرفت به اسماء حسنی واقع نشده و اگر معرفت به اسماء حسنی واقع نشد، معرفت به حضرت حق واقع نمی شود و در نتیجه عبادتی هم واقع نمی شود.

مرحوم کلینی یک باب دیگری در کتاب شریف کافی تحت عنوان «باب حدوث الاسماء» باز کردند و آنجا توضیح می دهند که اسماء مخلوق هستند و بعد نحوه خلقت اسماء را از باطن به ظاهر

توضیح می دهند و مشخص می کنند که از آن اسم واحد چگونه سیصد و شصت اسم در عالم ظاهر شده و بعد می فرمایند که خدای متعال این اسماء را آفرید که عبادت خدای متعال ممکن بشود. اگر این اسماء آفریده نمی شد، عبادت خدای متعال ممکن نبود و در واقع عبادت از طریق این اسماء واقع می شود. لذا اسماء حسنی یک معنای ظاهری دارد که همین اسماء ملفوظه و معنایش است که در قرآن آمده و باطن این اسماء، حقیقت نورانی اهل بیت (علیهم السلام) است. لذا اگر معرفت به این اسماء واقع نشود، عبادت باطل است.

خدای متعال این حقایق وجود و این انوار مقدس را در عالم آفریده و ظاهر کرده تا امکان پرستش خودش در عالم فراهم بشود «فَبِهِمْ مَلَائَتُ سَمَاءِكَ وَأَرْضُكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» حتی حقیقت کلمه لا إله إلا الله و اسم شریف الله از طریق خلقت اهل بیت (علیهم السلام) در عالم ظاهر شده و لذا واسطه معرفت و واسطه عبادت، این وجودهای مقدس هستند. لذا در ذیل همین روایات فرمودند «بَنَّا عَبْدَ اللَّهِ وَبَنَّا عُرْفَ اللَّهِ»^۱ اگر ما نبودیم خدا عبادت نمی شد و لذا اگر

مؤمنی به مقام معرفت ائمه (علیهم السلام) برسد و مقامات وجودیش با معرفت ائمه (علیهم السلام) و انوار ائمه (علیهم السلام) نورانی بشود و به تعبیر دیگر تمام اختیارش تحت ولایت امام قرار گرفت، این انسان دیگر از طریق انوار ائمه خدا را می شناسد و از طریق انوار ائمه (علیهم السلام) خدا را عبادت می کند.

گرچه به هیچ وجه ما امام را عبادت نمی کنیم «مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ» این چیزی که راجع به اسماء ظاهری است، راجع به اسماء باطنی یعنی اهل بیت هم همینطور است. کسی که امام را پرستد «وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ» این هم نیست ولی «مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ» کسی که حضرت حق را از طریق اسماء می شناسد و از طریق اسماء معرفت پیدا می کند «فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا» شیعیان امیرالمؤمنین کسانی هستند که در همه احوالشان، توجهشان به امام است و از طریق توجه به امام، به خدای متعال توجه پیدا می کنند و از طریق معرفت امام، خدا را می شناسند.

این همان بیان نورانی است که در بیانات اهل بیت (علیهم السلام) مکرر آمده که وقتی شئون خودشان را بیان می کنند می فرمایند «اللَّهُ

تَعَالَى إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرَفَ بِالرَّجَالِ وَ أَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ»^۱ خدای متعال اینطوری می خواست و مشیت و حب الهی به این تعلق گرفته «أَحَبَّ أَنْ يُعْرَفَ بِالرَّجَالِ» خدای متعال می خواست از طریق این شخصیت ها شناخته بشود و از طریق طاعت آنها طاعت شود و آنها را سبیل و وجه خودش قرار داد که طریق طاعت و معرفت هستند.

در ذیل حدیث امیرالمؤمنین ارواحنا فداه اینطوری فرمودند «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ»^۲ خدای متعال اگر می خواست، مستقیم انوار معرفت خودش را به قلوب بندگان نازل می کرد «وَلَكِنْ جَعَلْنَا» خدای متعال این چهار خصوصیت را به ما داده که ما به واسطه این خصوصیات طریق معرفت هستیم ان الله جل و عز لو شاء لعرف عباد نفسه «وَلَكِنْ جَعَلْنَا آبَاءَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ» خدای متعال ما را باب الله و سبیل الله و صراط الله و وجه الله قرار داده که تمام مقامات معرفت از آغازش که

۱. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ۱، ص: ۵۳۱

۲. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۸۴

ورود به وادی توحید است تا سیر در سیل و صراط و تا آخرین مرحله اش که رسیدن به مقام معرفت وجه است در این راه قرار دارد که اگر کسی به اینجا رسید «فَإِنَّمَا تُولُوا فِتْنًا وَجْهَ اللَّهِ» (بقره/ ۱۱۵) هرکجا و در هر عالمی باشد، به هر طرف که رو می کند خدای متعال را در این وجهش زیارت می کند.

این حقیقت معرفت است که خدای متعال اهل بیت را در طریق معرفت واسطه قرار داده و لذا «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» خدای متعال اسماء حسنایی دارد «فَادْعُوهُ بِهَا» او را از طریق این اسماء بشناسید و از طریق این اسماء عبادت کنید و از طریق این اسماء فقر خودتان را به خدای متعال اعلام کنید. گرچه خدای متعال پرستیده می شود نه اینکه اسماء شریک در پرستش باشند.

امام رضا (علیه السلام) فرمود این را با صدای بلند بگویید که نه من و نه آبائم هرگز نگفتیم که مردم ما را عبادت بکنند «وَلَكِنِّي أَقُولُ النَّاسُ عَبِيدٌ لَنَا فِي الطَّاعَةِ»^۱ در مقام طاعت مردم عبد هستند و هرچه بگوییم باید اطاعت بکنند اما ما را عبادت نمی کنند. عبادت خدای

متعال از طریق اسماء حسنی واقع می شود و خدای متعال این حقایق را، طریق معرفت خودش قرار داده و لذا تمام حیات انسان در مقام معرفت و بندگی باید بر محور امام باشد و تمام زندگی انسان باید خلاصه در پرستش خدای متعال بشود «حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وِزْدًا وَاحِدًا وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا» و تمام این پرستش باید به واسطه امام باشد. لذا آنهایی که به این نقطه می رسند، امام تمام قوائم وجودی او را پر می کند. ائمه عناصرالابرار هستند و لذا با قوای امام خدا را عبادت می کنند و با نور امام حضرت حق را می شناسد. این بیان نورانی که از امیرالمؤمنین ارواحنا فداه نقل شده «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ»^۱ یعنی انسان از طریق نورانیت امام می تواند حضرت حق را بشناسد.

جریان سقیفه و الحاد آن ها در اسماء

براساس این آیه نورانی اتفاقی که افتاده و سقیفه او را دنبال کرده، الحاد در اسماء الهی است؛ یعنی طریق پرستش را در عالم عوض کرده و دیگرانی را که اسماء حسنای الهی و طریق پرستش خدا

نبودند و طاعت آنها طاعت الله نیست و محبتشان محبت خدای متعال نیست، اینها را در این موقف نشاندند و اینها را در یک جایی قرار دادند که منصب الهی است. کسی که در این منصب می نشیند معرفتش باید معرفت الله باشد و طاعتش باید طاعت الله باشد و واسطه معرفت و طاعت باشد و الا معنا ندارد که کسی جز خدا اطاعت بشود. اطاعت منحصر به خدای متعال است. اگر خدای متعال می فرماید «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۵۹) این به خاطر این است که اطاعت آنها عین اطاعت خداست.

آنچه سقیفه انجام داد الحاد در اسماء است، یعنی طریق پرستش خدا را می خواستند عوض بکنند. این حدیث مجعولی که ازشان نقل شده «اصحابی کالنجوم باهم اقتدیتم اهتدیتم» اهتدای به سوی خدای متعال وقتی واقع می شود که انسان به دنبال آن هدای الهی باشد «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّْي هُدًى» (بقره/۳۸) آن چراغ هدایت و آن نور هدایت است که اگر انسان دنبال او حرکت کرد مهتدی می شود. این درست است که خدای متعال نجوم را قرار داده

و از طریق این نجوم ما هدایت می شویم اما این که «اصحابی کالنجوم» اینها که نجوم نیستند. بله شمس و قمر و نجوم تفسیر به اهل بیت (علیهم السلام) شده و اینها طریق معرفت و آن خورشیدی هستند که راه را برای ما روشن می کنند.

این تحریف را اینها در مسیر توحید ایجاد کردند «وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ» کار سقیفه ایجاد الحاد در اسماء است. آن ها مسیر پرستش را منحرف کردند و کسانی را در این منصب نشانند که حجاب هستند و سد باب می کنند «يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (اعراف/ ۴۵) خلافت الله منصب کسی است که باب الله و سبیل الله و وجه الله است. منصب کسی است که «الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ»^۱ نور الهی را در عالم ساطع می کند. این

امام رضا (علیه السلام) در آن حدیث مفصل وقتی خلافت را توضیح می دهند می فرمایند امام خلیفة الله است و این را ذیل شئون خلافت بیان می کنند که امام شمس و ارض بسیطه و سماء ذلیله است. امام

واسطه فیض خداست. امام دار دائر است ولی اینها دار بائر درست کردند و کار سقیفه این است. این تعبیری که قرآن اینجا از فعل سقیفه دارد الحاد در اسماء خداست؛ یعنی ایجاد انحراف در مسیر پرستش خدای متعال.

وجود مقدس فاطمه زهرا (علیها السلام) آن حقیقت نورانی و مقدسی است که در عالم آمده و با خدا عهد بسته که این انحراف در مسیر توحید را به مسیر خودش برگرداند و نگذارد مؤمنین منحرف بشوند. لذا وجود مقدس فاطمه زهرا با همه وجود به میدان آمده و مسیر را به مسیر توحید برگردانده و ما را به اسماء الله الحسنى برگردانده. حلقه اتصال ما به اسماء الحسنای الهی، وجود مقدس فاطمه زهرا (علیها السلام) است که با این الحاد در این وسعت مبارزه کرده و امت را به مدار توحید برگردانده. البته با آن مصیبت های سنگینی که نگفتنی است و حقیقتش غیر قابل درک است، هزینه بسیار زیادی انجام دادند.

وجود مقدس فاطمه زهرا لیلہ القدری است که «وَإِنَّمَا سُمِّيتْ فَاطِمَةً لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا»^۱ خلائق راهی به معرفت او ندارند و تمام مصیبت حضرت هم همینطوری است و راهی به فهم

۷۶ || طرح دشمنان نبی اکرم ﷺ در قرآن

باطن مصیبت حضرت نیست. آن چه ما می فهمیم یک ظاهری از این مصیبت است و حقیقت مصیبت را وجود مقدس امیرالمؤمنین و امام مجتبی و سیدالشهداء (علیهم السلام) می فهمیدند.



گفتار ۳

اِفساد در زمین

چکیده: متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۶ بهمن ماه سال ۹۸ است، که به مناسبت ایام فاطمیه در دفتر آیت الله وحید ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند؛ خدای متعال انسان را خلق کرد و به او در حوزه پرستش معبود اختیار داد و از طرفی اسماء حسنی، که اهل بیت هستند را برای هدایت انسان خلق کرد و زمین را با این انوار مقدس اصلاح کرد. اما انسان وقتی با اختیار خودش از مدار اهل بیت که مدار توحید هستند خارج شد، فساد شکل می گیرد. طواغیت و شیاطین می خواستند که نبی اکرم و امیرالمؤمنین را کنار بزنند و طریق پرستش خداوند را به سوی خودشان تغییر دهند و در اسماء حسنی الحاد ایجاد کنند، اما وجود مقدس فاطمه زهرا (علیها السلام) با اقدام عظیمشان مانع الحاد آن ها شدند.

الحاد در اسماء حسنی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. یکی از عناوینی که برای فعل دشمنان وجود
مقدس نبی اکرم و تصرفی که در امت کردند در قرآن ذکر شده،
الحاد در اسماء است «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ
يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ» (اعراف/ ۱۸۰) آن ها طریق عبادت امت را از
بین بردند و طریق بندگی و پرستش خدای متعال دچار تحریف و
انحراف شد. باید تمام وجود ما بر محور اسماء حسنای الهی قرار می
گرفت و در تمام زندگی خودمان بر محور اسماء حسنی عمل می
کردیم و باید جامعه ما بر مدار اهل بیت (علیهم السلام) شکل می گرفت و تمام
امت اسلامی و جامعه مؤمنین در طول تاریخ یک بلد طیب و یک بلد
امین می شد اما دشمنان نبی اکرم در امت تحریف ایجاد کردند و

جامعه ای بر محور اولیاء طاغوت شکل دادند که دیگر در این جامعه خدای متعال پرستش نمی شود.

لذا یکی از تعابیری که در قرآن در باب همین واقعه آمده و همین مطلب را توضیح می دهد، تعبیر افساد فی الارض است. در سوره مبارکه اعراف در بعد از بیان خلقت آسمان و زمین و آن حکمتی که در این خلقت آسمان و زمین است می فرماید «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (اعراف/۵۶) بعد از این که خدای متعال زمین را اصلاح کرده، شما در زمین فساد نکنید. فساد هم اینگونه محقق می شود «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء/۲۲) اگر الهی غیر از حضرت حق در سماوات و ارض بود، تمام نظام عالم فاسد می شود «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» ناظر به همین است. اگر مدار عالم بر توحید باشد، عالم اصلاح می شود.

اله هم در قرآن وقتی معرفی می شود با همین اسماء حسنی معرفی می شود. قرآن وقتی الوهیت معرفی می کند، با اسماء حسنی معرفی می کند «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا

يُشْرِكُونَ» (حشر/۲۳) تمام اسماء حسنی برای اسم شریف «الله» هستند و «الله» ناظر به مقام الوهیت است. اله عالم آن حقیقتی است که همه این اسماء حسنی را دارد و چون صاحب این اسماء حسناست اله است و مخلوقات هم همگی فاقد این اسماء هستند. خدای متعال حیّ است و همه مخلوقات میت هستند، او عالم است و همه جاهل هستند، او قادر است و همه عاجز هستند، او باقیست و همه فانی هستند، او دائم است و همه زائل هستند، او غنیست و همه فقیر هستند؛ اله یعنی آن ذات مقدسی که همه اسماء حسنی را دارد و همه مخلوقات فاقد اسماء حسنی هستند.

نقطه آغازین فساد

نکته بعدی این است که همه مخلوقات مضطر به آن اسماء حسنی هستند و هیچ کسی نمی تواند بگوید خدا حی است ولی من حیات نمی خواهم یا اینکه خدای متعال عالم است ولی من مضطر به علم نیستم؛ ما همه مضطر به اسماء حسناى الهی هستیم و اضطرار داریم. منتها خدای متعال به ما بندگان یک اختیاری داده و ما را مجبور نکرده که الوهیت او را قبول کنیم و بعد از این که خدای

متعال در آیه مبارکه آیت الکرسی خودش را به عنوان اله معرفی می کند می فرماید «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره/۲۵۶) دین یعنی پرستش معبود «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينٌ» (کافرون/۶-۱) دین مناسک پرستش اله است. خدای متعال ما در پرستش خودش و در پذیرش الوهیت خودش به ما اختیار و مسئولیت داده و این امانت الهی را به ما سپرده و در این حوزه ما را در پرستش آزاد قرار داده است. همه مخلوقات او را می پرستند ولی ما در حوزه اختیارمان می توانیم مشرک بشویم، می توانیم کافر بشویم، می توانیم منافق بشویم و تمام فساد عالم از اینجا شروع می شود.

اگر ما الهی غیر از خدای متعال برای خودمان اخذ کنیم فساد درست می شود. اگر در عالم دنبال اثبات نفس و برتری جویی باشیم و خشوع و خضوع در مقابل خدای متعال را رها کنیم فساد درست می شود و تمام فساد عالم از اینجا است «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» در عالم الهی جز حضرت حق نیست و تمام اسماء حسنی از

اوست و همه مخلوقات الوهیت او را پذیرفتند الا موجوداتی مثل ما که خدای متعال اختیار و اذن تکوینی داده که از الوهیت او خارج بشوند.

تمام عالم براساس الوهیت او شکل گرفته ولی به انسان که می رسد تمام اشکال از همینجاست که الهی غیر از حضرت حق انتخاب می کند و این آلهه، این بت ها هستند که مبدأ فساد عالم می شوند. پرستش غیر خدای متعال است که مبدأ فساد عالم می شود. اگر اسماء حسناى الهی در حوزه اختیار ما انسان ها و آنجایی که خدای متعال به ما اختیار داده توجه به اسماء حسناى الهی باشد و از طریق اسماء حسناى الهی خدا را عبادت کنیم، عالم بر مدار صلاح می چرخد ولی وقتی از این اسماء حسناى الهی اعراض می کنیم و به غیر رو می آوریم و غیر را می پرستیم، در عالم فساد به پا می شود. بت پرستی و شرک مبدأ فساد در عالم هستند. بت هایی که از جنس چوب و سنگ و خورشید و ماه هستند و پرستیده می شوند، اینها معبود حقیقی نیستند؛ معبود حقیقی اولیاء طاغوت و مستکبرینی هستند که بر خدای متعال طغیان کردند و این بتکده ها را به پا کردند

که خودشان پرستیده بشوند.

لذا آنچه که بت پرست ها می پرستند، در نهایت به تعبیر قرآن «عَبَدَ الطَّاغُوتَ» (مائده/ ۶۰) هستند. این طغیان گران هستند که در آن مسیر خلقت عالم که مسیر توحید و مسیر اسماء حسناى الهی است انحراف ایجاد می کنند. اسماء حسناى الهی اهل بیت (علیهم السلام) هستند که طریق جریان الوهیت خدای متعال در عالم هستند و لذا اصلاح عالم بر مدار آنها واقع می شود و با آنها تفرق ها به ائتلاف می رسد و با آنها همه کثرت عالم به هماهنگی می رسد و «اَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران/ ۱۰۳) ائمه (علیهم السلام) که اسماء حسناى الهی هستند، مسیر جریان الوهیت حضرت حق در عالم هستند و ما هم اگر از طریق آن ها خدا را عبادت کنیم، توحید در عالم محقق می شود و عالم بر مدار صلاح قرار می گیرد. اگر عالم بر مدار اهل بیت قرار گرفت صالح می شود.

در همه عالم به ما اختیار دادند که از مدار بندگی خدای متعال و از مدار الوهیت الهی و از مدار اسماء حسنی خارج بشویم. اگر اختیار انسان ها بر مدار اسماء حسناى الهی حرکت کند، فسادى در عالم

اتفاق نمی افتد و عالم اصلاح می شود ولی اگر از مدار اسماء حسناى الهى خارج شد، عالم فاسد می شود. اگر غیر از خدا پرستش شد، عالم فاسد می شود. پرستش غیر خدای متعال باطنش پرستش اولیاء طاغوت است. طواغیت هستند که مسیر پرستش خدای متعال را تغییر می دهند و خودشان را جای اسماء حسناى الهى می نشانند و می خواهند خودشان پرستش بشوند و به کمتر از این هم راضی نیستند.

طریق پرستش

شیطان آن موقعی که سجده نکرد داستانش این بود که می خواست طریق پرستش خدای متعال بشود. خدای متعال می خواست حضرت آدم را خلیفه کند و در باطن اهل بیت (علیهم السلام) را طریق عبادت عالم قرار بدهد و به ملائکه و ملکوتیان این عالم دستور داد بر وجود مقدس حضرت آدم و آن انوار اهل بیتی که در وجود ایشان تجلی کرده بود سجده کنند. این سجده طریق عبادت خدای متعال و تواضع در مقابل اسماء حسناست «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره / ۳۱) این تواضع طریق عبادت خدای متعال است و هرگز

اسماء عبادت نمی شوند، هرگز ملائکه حضرت آدم را عبادت نمی کردند و هرگز ملائکه اهل بیت را عبادت نمی کردند ولی از طریق این اسماء حسنی خدا را عبادت می کردند. این اسماء حسنی اسم و آیه الهی هستند و فقط خدا را معرفی می کنند و هیچ دعوتی به خود ندارند. این ها هستند که تواضع در مقابل آنها طاعت و محبت و معرفت آنها بندگی خدا می شود.

شیطان آن روزی که می گفت من را واسطه قرار بده، به کمتر از پرستش خودش قانع نبود و نمی خواست طریق پرستش خدای متعال باشد. می خواست خودش پرستش شود و می خواست خودش بندگی بشود. این آن چیزی بود که او طلب می کرد نه این که می خواست واقعا طریق بندگی خدای متعال باشد. این کسانی که «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء/ ۵۴) به اهل بیت حسادت بردند و سعی کردند خودشان را جانشین اهل بیت بکنند، اینها توجه نداشتند که اهل بیت اسماء الهی هستند و شأنی از خودشان ندارند. اگر مردم اقبال به آنها کردند، این اقبال عین اقبال به خداست. اگر امتی بر محور آن ها شکل گرفت، این امت موحد

می شود.

حضرت فرمودند پرستش اسماء کفر یا شرک است اما طریق پرستش خدا هستند «مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبُهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سِرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا»^۱ شیعه حقیقی آن کسی است که از طریق امام خدا را می پرستد. عالم وقتی اصلاح می شود که بر مدار اسماء حسنی و بر مدار عبد مطلق خدا و بر مدار کسانی قرار بگیرد که «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (انبیاء/ ۲۶-۲۷) بر مدار ذوات مقدسی قرار بگیرد که «و التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ» اگر یک امتی بر مدار این وجودهای مقدس شکل گرفت، این امت بر مدار توحید است و این عین خدا پرستی است و لذا عالم اصلاح می شود.

اما اگر عالم را از مدار این اسماء حسنی خارج کردیم و در اسماء حسنی تحریف شد و در اسماء الهی الحاد شکل گرفت، این الحاد در توحید محقق می شود و این است که در عالم فساد به پا می کند.

دشمنان نبی اکرم طریق بندگی خدا را تغییر دادن و این طریق بندگی ظاهرش شریعت است؛ یعنی آن ها مناسک را عوض کردند و حلال و حرام خدا را جابجا کردند ولی باطن تحریف در اسماء، تحریف در دین و تحریف در توحید تحریف در پرستش خدای متعال، در اصل جا به جا کردن داستان ولایت است. باطن همه شریعت ولایت است و باطن تمام شریعت، اسماء حسناى الهی است. شریعت مناسبات اسماء حسناست. اگر حیات ما بر مدار اسماء حسناى الهی و بر مدار بندگی خدای متعال باشد، مناسکش این شریعت می شود.

این همان چیزی است که ذیل این آیه شریفه حضرت فرمود «وَذُرُوا ظَاهِرَ الْأَثَمِ وَبَاطِنَهُ» (انعام/ ۱۲۰) فرمود قرآن ظاهر و بطن دارد و حلال در ظاهر قرآن همین حلال هاست و در باطن قرآن، منظور از حلال ما اهل بیت هستیم. حرام هم در ظاهر قرآن همین محرمات است و در باطن قرآن ولایت دشمنان ماست. آنجاست که پرستش غیر اتفاق می افتد. اگر ولایت دیگران بر امت وارد شد، بت پرستی واقع می شود. اگر ولایت اولیاء معصوم واقع شد و امت بر مدار آنها شکل گرفتند، پرستش خدای متعال واقع می شود. لذاست که

اصلاح عالم به توحید است و افساد عالم هم به خروج از توحید است.

نزول اسماء حسنی برای هدایت

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» خدای متعال برای این که بر مدار توحید قرار بگیریم این ذوات مقدس را نازل کرده «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» فرمود بعد از اینکه خدای متعال عالم را خلق کرد، آن را اصلاح کرد و فرمود «أَصْلَحَهَا بِرَسُولِ اللَّهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ اما عالم را از مدار این دو بزرگوار تغییر دادند و منحرف کردند. این همان الحاد در اسماء الهی است، یعنی مسیر امت را از مسیر پرستش خدا خارج کردند و این تمام آن فساد است که در عالم اتفاق افتاده است.

لذا خدای متعال وقتی فساد را می خواهد در آیات مبارکات سوره بقره و سوره رعد توضیح بدهد، می فرماید که ما با این قرآن مفسد فاسق را اضلال می کنیم «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (بقره/۲۶) فاسق کیست؟ فاسق «الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ

میثاقه» (بقره/ ۲۷) از آن عهد عبودیت و عهد ولایت که بسته بودند خارج می شوند و عهدها را تقض می کنند «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» ما مکلف بودیم که متصل به اسماء حسنی بشویم و از طریق اسماء حسنای الهی عبادت کنیم و تمام احوال ما باید اتصال به امام باشد. شریعت، مناسک اتصال به امام است و اصلاً باطن دین امام است. امام طریق پرستش خدای متعال است و تمام مناسک برای اتصال به امام هستند. ما با تمام قوا باید به این اسماء حسنی متصل بشویم «الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ».

وقتی این رشته اتصال به امام را قطع می کنند «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» دیگر هرچه جایش بگذارند افساد است. وقتی رشته اتصال به اسماء حسنای الهی و رشته اتصال به امام قطع شد، رشته اتصال به حضرت حق قطع می شود. در روایات متعدد دارد قطع رحم، قطع با رحمت خداست که اصل آن رحامتی که ما منع شدیم از قطع با آن، رحم وجود مقدس نبی اکرم است که رحمانیت و رحیمیت خدای متعال از طریق ایشان در عالم جاری می شود. اتصال به نبی اکرم و اتصال به امیرالمؤمنین صلوات

الله علیهما و آلهما، اتصال به خدای متعال است. الحاد در اسماء یعنی طریق بندگی را در عالم عوض کردند، یعنی رشته اتصال مردم را با امام قطع کردن و چیز دیگری جایش گذاشتن و یک شریعت دیگری آوردن. هر شریعتی غیر از شریعت حضرت که طریق اتصال به خود حضرت و از این طریق بندگی خدا واقع می شود، ما را به اولیاء طاغوت متصل می کند و بت پرستی می شود.

لذا باطن بت پرستی، پرستش همین اولیاء طاغوت است. لذا کلمه کفر در قرآن و شجره خبیثه در قرآن همین اولیاء طاغوت هستند و خودشان شجره خبیثه اند. آن ها شجره خبیثه کفر هستند و شجره طیبه توحید خود نبی اکرم و اهل بیت علیهم السلام هستند و مؤمنین هم شاخ و برگ این شجره هستند «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» بنا بود ما شاخ و برگ این شجره طیبه باشیم و از طریق شجره طیبه به خدای متعال متصل بشویم و از طریق این شجره طیبه اعلام افتقار و بندگی کنیم و معرفت پیدا کنیم. اگر از این شجره طیبه ما را قطع کردند، به شجره خبیثه متصل می شویم که همان کلمه کفر است. این همان الحاد در اسماء است. لذا کلمه توحید در قرآن

همین شجره طیبه است که وجود مقدس نبی اکرم و اهل بیت هستند. همانطور که کلمه کفر بنی امیه و بنی عباس و دیگران هستند.

انحراف از اسماء حسنی

انحرافی که اتفاق افتاده همین است که وجود مقدس نبی اکرم و امیرالمؤمنین کنار گذاشته شدند و دیگران وسط آمدند. این الحاد در اسماء است و این افساد در ارض است و این قطع کردن رشته اتصال با حضرت حق است. لذا خدای متعال در قرآن وقتی می خواهد از این امر تعبیر کند اینطوری بیان می کند «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» (بقره/۱۶۵) اوج بندگی محبت است و مقام رضوان همان مقام اخلاص در محبت است. یک طرف اخلاص در محبت است «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» که این محبت خدای متعال طریقش همان محبت اسماء حسناست «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ» اینها خیال می کنند هر کسی می تواند جای اسماء حسنی بنشیند. اگر دیگری آمد، دیگر خدا پرستی واقع نمی شود و بت پرستی واقع می شود. تفاوت همین یک کلمه است.

قله بندگی مقام رضوان و مقام اخلاص در محبت است و شاید مقامی هم بالاتر از این نیست. یک رساله مختصری مرحوم فیض دارند به نام «اذکار القلوب» که آنجا ایشان همین مطلب را می فرمودند که مقامی بالاتر از مقام اخلاص در محبت نداریم. مؤمنین با اخلاص در محبت امام به اخلاص در محبت خدای متعال می رسند یعنی از طریق اسماء حسنی به محبت الهی می رسند. آن طرف وقتی الحاد در اسماء اتفاق افتاد این می شود «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» امام مؤمنین آن کسی است که اسبق السابقین و اقرب المقربین به خدای متعال است و در محبت حضرت حق فانی است. مؤمنین هم از طریق محبت او به محبت حضرت حق می رسند ولی کسانی که بت ها را دوست می دارند محال است به محبت خدا برسند. این محبت طریق محبت خدا نیست «وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ». وجود مقدس فاطمه زهرا (علیها السلام) برای مقابله با همین فساد و با همین الحاد در اسماء پا به میدان گذاشت و البته کار را هم برای موحدین و مؤمنین تمام کرد و همه خوبان عالم را از دست شیطان و این شیاطین بیرون آورد. آن داستان شفاعت حضرت در قیامت که

حتی اگر کسی یک جرعه آب در محبت حضرت به دست کسی داده باشد از او دستگیری می کند، آن داستان همین دستگیری در دنیا است. کسانی که از جهنمی که آنها به پا کردند رو به حضرت آوردند، به سلامت از دنیا عبور می کنند و در آخرت هم به شفاعت حضرت از آن جهنم نجات پیدا می کنند.



گفتار ۴

الهائ و برپایی مسجد ضرار

چکیده: متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۷ بهمن ماه سال ۹۸ است، که به مناسبت ایام فاطمیه در دفتر آیت الله وحید ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند؛ امام آن کلمه نعمتی است که در روز قیامت از آن سوال پرسیده می شود و ما باید در این دنیا، خودمان را به امام که تنها راه رسیدن به خداوند است، متصل کنیم. از طرفی شیاطین و طواغیت برای جلوگیری اتصال ما از امام، بساط الهاء و تکاثر و مسجد ضرار درست می کنند و این نقشه در طول زندگی انسان ادامه دارد. انسان اگر به دنبال این بساط رفت دیگر نمی تواند به دنبال امام برود. امام ذکر حقیقی است که فقط با او می شود به خدا رسید و همراهی با امام، با همراهی الهاء ممکن نیست. حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) پا در میدان گذاشتند تا این بساط الهاء را نابود کنند و شیعیان را از دام سقیفه نجات دهند.

نعمت حقیقی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. «وَبِكُمْ أَخْرَجْنَا اللَّهَ مِنَ الدُّنْيَا وَ فَرَجَ عَنَّا غَمَرَاتِ
الْكُرُوبِ وَ أَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ».

خدای متعال در قرآن، طرح دشمنان نبی اکرم و برنامه هایبی که
آن ها در مقابل حضرت به آن اقدام کردند، با بیان های متفاوتی بیان
فرمودند؛ گاهی از آن به تبدیل نعمت به کفر تعبیر می فرماید «أَلَمْ تَرَ
إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» (ابراهیم/۲۸)
می فرماید کلمه نعمت را به کلمه کفر تبدیل کردند. آن ها نعمت الهی
را که همان کلمه ایمان بود تبدیل به عذاب و کفر کردند. پس خدای
متعال داستان سقیفه را اینطوری حکایت می کند.

در ذیل این آیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند «نَحْنُ النُّعْمَةُ الَّتِي

أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ»^۱ این نعمتی که خدای متعال بر بندگان
تفضل کرده ما اهل بیت هستیم «وَبِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» تمام
فائزین و رستگاران قیامت به واسطه ما فائز می شوند که فوز در
قیامت هم «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
هُمْ الْفَائِزُونَ» (حشر/۲۰) فائزون در قیامت آنها می هستند که
اصحاب الجنه هستند یا به تعبیر نورانی قرآن «فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ
أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ» (آل عمران/۱۸۵) اگر کسی در قیامت از جهنم
نجات پیدا بکند و وارد بهشت بشود، او فائز است. حضرت فرمود «وَوَ
بِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فائزین در قیامت، با ما فائز شدند. لذا امام
کلمه نعمت هستند.

در یک حدیث دیگری توضیح می دهند که چرا وجود مقدس
امام زمان نعمت است، می فرمایند به خاطر این «بِنَا وَ اللَّهُ أَنْقَذَكُمْ وَ
بِنَا نَعَشَكُمْ»^۲ خدای متعال با ما شما را از جهالت نجات داد و با ما
شما را از عمایه و کوری نجات داد. یعنی اگر کسی از امام فاصله

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۸۷

۲. عیون المعجزات، ص: ۸۲

گرفت و جدا شد نتیجه جدایی از امام کوری و جهالت است. در تعبیر دیگری که باز حضرت فرمودند «بِنَا هَذَا كُمْ» جامعه ای که از امام جدا می شود، جامعه ای است که مبتلا به ضلال و گم شدگی می شود «ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ» کسی که با امام مفارقت کرد، نتیجه جدایی از امام در عالم، ضلال و عمایه و جهالت و حیرت است. لذا امام نعمت است یعنی با امام انسان وارد وادی هدایت می شود و از ضلال فاصله می گیرد و با امام انسان به معرفت و علم می رسد و با امام انسان به بصیرت و رؤیت حقایق عالم می رسد.

خدای متعال در قرآن کریم می فرماید روز قیامت مردم را با امام شان به صحنه محشر دعوت می کنند «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» (اسراء/ ۷۱) مردم را که در قیامت صدا می زنند، با امامشان به محشر دعوت می کنند که پیروان امیرالمؤمنین بیایند، پیروان دیگران بیایند. بعد می فرماید «فَمَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينِهِ فَاُولَئِكَ يَفْرَحُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً» دسته ای که به دنبال امام حق وارد محشر می شوند کتابشان در دست راستشان است «فَمَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينِهِ فَاُولَئِكَ يَفْرَحُونَ كِتَابَهُمْ» کتاب خودشان را می خوانند «و لَا

يُظَلَّمُونَ فَتَيْلًا» و به آنها ذره ای ظلم نمی شود و سربلند هستند و با افتخار کتابشان را می خوانند.

اما یک عده ای هستند که در نقطه مقابل هستند و کتابشان به دست چپشان داده می شود که می فرماید «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» (اسراء/ ۷۲) دسته دوم کسانی هستند که در دنیا کور بودند و در آخرت هم کور محشور می شوند. در بعضی روایات فرمودند که در دنیا کوردل بودند و در آخرت هم کوردل و کورچشم هستند و هر دو چشم دل و سرشان از آن ها گرفته می شود «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» دسته دوم کسانی هستند که از امام فاصله گرفتند و با امام حق نبودند و به دنبال ائمه نار بودند. اینها در آخرت مبتلا به عمایه و کوری می شوند «وَأَضَلُّ سَبِيلًا» آن ها هم در دنیا در ضلال بودند و هم در آخرت در ضلال هستند. این طوری تقسیم بندی می شود و یک عده ای کتابهایشان در دست راستشان است و پیداست اینها در عمایه نیستند و چشمشان باز است و حقایق را می بینند و چشم سر و چشم دلشان هر دو باز است اما دسته دوم هم چشم سرشان کور

است و هم چشم دلشان «وَأَضَلُّ سَبِيلَ».

لذا امام (علیه السلام) آن نعمتی است که به وسیله ایشان هم در دنیا و هم در آخرت بصیرت و مشاهده حقایق و معرفت به حقایق حاصل می شود. اگر کسی از امام فاصله گرفت مبتلا به عمایه می شود «بَصَرُهُمْ بِنَا مِنَ الْعَمَى»^۱ پس این یک تعبیری است که قرآن می فرماید که داستان سقیفه، داستان تبدیل این نعمت ولایت امام و کلمه ایمان به کلمه کفر بود.

حقیقت لهو و حقیقت ذکر

تعبیر دیگری که باز در قرآن آمده، تعبیر الهاء و ایجاد لهو در مقابل امام (علیه السلام) است. داستان سقیفه داستان به پا کردن لهو است که در سوره جمعه از آن صحبت شده «وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا» (جمعه/ ۱۱) ظاهر این آیه و شأن نزولش ناظر به نماز جمعه حضرت است که حضرت مشغول نماز جمعه بودند و ایستاده خطبه جمعه می خوانند و دعوت به ذکر می کنند «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ» (جمعه/ ۹) ذکر الله

شاید خود نبی اکرم است که در قرآن از حضرت تعبیر به ذکر شده و
خطابه های حضرت هم ذکر خداست «فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ».

گروهی برای این که مردم را از ذکر غافل بکنند، تجارت و بساط
لهو به پا می کردند که مردم حضرت را رها کنند تا انقضاض و جدایی
از حضرت رقم بخورد «وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا» حضرت
مشغول خطبه نماز جمعه بودند و اینها جمعه بازار راه می انداختند و
بساط لهو به پا می کردند و مردم حضرت را ایستاده رها می کردند و به
دنبال تجارت می رفتند. این داستان سقیفه است.

وجود مقدس امیرالمؤمنین ایستادند و قیام لله کردند برای این
که همه امت را به مقام ذکر و توحید برسانند. اصلاً نماز برای همین
است «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُّوا
الْبَيْعَ» خدای متعال می فرماید بیع را دیگر رها کنید و بروید ذکرتان را
بگیرید و وقتی متذکر شدید «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ
وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (جمعه ۱۰) دیگر دنبال فضل خدا بروید. فرق
بیع قبل از نماز و بعد از نماز همین است. یکی مزاحم ذکر است و
یکی بعد از ذکر است. کسی که محضر حضرت آمد به ذکر رسید،

تجارتش هم ابتغاء فضل می شود و کسی که به امام گره خورد و متصل شد، بازارش هم تبدیل به مسجد می شود «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (نور/ ۳۶-۳۷) این تجارت و بیع، عین عبادت است و مانع ذکر نیست.

انسان باید بیاید و در عالم به امام متصل بشود و از امام ذکر را بگیرد و بعد برود زندگی کند. این زندگی سراسر ذکر و عبادت است و امام آن شخصیت قائمی است که ایستاده و همه ما را دعوت به توحید می کند. برای این که امام تنها بشود و انفضاض حاصل بشود و امت از امام فاصله بگیرند، طرحی که اینها به کار می گیرند این است که «وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا» بساط لهو و تجارت به پا می کنند که امام تنها بماند و انفضاض حاصل می شود. لذا در روایات این لهو به ائمه نار و اصحاب سقیفه تعبیر و تأویل شده که حقیقت آنها حقیقت لهو است کما این که وجود مقدس رسول الله ﷺ حقیقت ذکر هستند «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا» (طلاق/ ۱۰) خود حضرت کلمه ذکر الهی است و تمام ذکری که در عالم است ناشی از

حضرت است و هر قلبی که نورانی به ذکر می شود، نورانی به نور وجود مقدس حضرت می شود «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸) فرمود «بِمُحَمَّدٍ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِكْرُ اللَّهِ وَ حِجَابُهُ»^۱.

حقیقت ذکر می که از عالم الهی نازل شده و ما با او متذکر می شویم، انوار مقدس وجود نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتشان است که در آیه نور توضیح داده شده و همین هم است که خانه هایی که متصل به حضرت هستند، بیوت ذکر هستند «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ» خانه ای که نور نبی اکرم در آن نازل می شود «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ» است و اجازه ذکر در آنجایی داده می شود که حضرت حضور داشته باشند. هرکجا امام نیست، دار غفلت و دار لهو است. امام کلمه ذکر الهی است و خانه امام بیت الذکر است. اگر همه عالم بیت امام شد، تمام عالم مسجد می شود و اگر تمام عالم خانه دشمنان شد، محیط غفلت درست می شود.

لذا همینطور که امام کلمه ذکر است و ما را دعوت به ذکر می

کند، یک یوم الجمعة ای در عالم است که ما قبلاً آنجا جمع شدیم و با امام عهد بستیم و در دنیا یک یوم الجمعة ای است که باید برویم ذکرمان را از امام بگیریم و بعد منتشر بشویم. امام کلمه ذکر است و امام در عالم اقامه ذکر می کند. آن طرف هم ائمه نار، نفس کلمه لهو هستند و هر لهوی در عالم است به آنها بر می گردد «وَعَدُّنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ»^۱ کما این که امام اصل کل خیر است «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ» امام کلمه ذکر است و امام است که عالم را مسجد می کند. بیت امام ییتی است که اجازه ذکر در آن است و بیت سقیفه هم یک ییتی است که بیت غفلت است. خود ائمه نار هم کلمه لهو هستند.

لذا در ساحت تأویل این آیه این می شود؛ برای این که مردم از امیرالمؤمنین منفذ و پراکنده بشوند، اینها در عالم بساط لهو به پا می کنند. خدای متعال در سوره مبارکه حدید بعد از این که دستور می دهد به این که امکانات خودتان را در اختیار حضرت قرار بدهید و جان و مالتان را در مسیر حضرت انفاق کنید «آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ

أَتَفَقُّوا» (حدید / ۷) بعد می فرماید «اعْلَمُوا أَنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا» (حدید / ۲۰) تمام بساطی که به پا کردند که به تعبیر مرحوم شیخ بهایی رضوان الله تعالی علیه از اول عمر عالم تا آخر را می پوشاند، لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر است. حیات دنیا بر محور همین پنج چیز است. عالم طبیعت نیست، عالم طبیعت که عالم لهو نیست. موحدین در این عالم خدا را بندگی می کنند.

حیات دنیا و حیات آخرت

در این عالم دو تا حیات وجود دارد، یکی حیات دنیا است و یکی هم حیات آخرت است. حیات دنیا آن حیاتی است که ائمه نار و اصحاب سقیفه و اولیاء شیطان به پا می کنند. اگر کسی با شیطان زندگی کرد محیط زندگیش لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر می شود اما اگر در همین عالم راه رفت و وارد بیت امام شد، تمام زندگیش ذکر می شود که «فِي يُّيُوتِ أَذِنَ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ» اگر وارد دار اولیاء طاغوت و دار اصحاب سقیفه شد، دائم در

حال سقوط است.

اگر کسی از امام فاصله گرفت «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره/۲۵۷) مستمرا ظلمانی تر می شود و مستمرا جهنمی تر می شود ولی اگر با امام راه رفت مستمرا نورانی تر می شود «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» در همین دنیا یک عده ای وارد دار آخرت می شوند «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» (عنکبوت/۶۴) یک عده ای هم در همین دنیا وارد دار شیطان و محیط لعب و لهو می شوند و بساطی را که به پا کردند برای این است که امام تنها بماند و مردم جان و مالشان را به امام نرسانند و نتوانند با امام حرکت بکنند و در نتیجه مردم را از امام جدا بکنند. این بساط از طفولیت شروع می شود و تا کهنسالی ادامه دارد و برای همه دوران های زندگی انسان، یک بازیگری و یک نوع غفلتی درست می کنند. لذا کسانی که دنبال آن غفلت حرکت می کنند، چشم و دلشان به دنبال آن بساط است و دیگر نمی توانند با امام راه بروند و از امام جدا می شوند.

لذا قرآن دستور می دهد که چشمتان را نسبت به دنیای آنها

ببندید و امتداد نگاه نداشته باشد. اگر می خواهید بتوانید از نعمت بهتر برخوردار شوید و اگر می خواهید بتوانید با امام در این عالم راه بروید و اگر می خواهید از وجود مقدس نبی اکرم جدا نشوید «و لَا تَمُدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» (طه/ ۱۳۱) این شکوفه های دنیایی که در دست دشمنان نبی اکرم قرار دادیم را، چشم از آنها بپوشانید و امتداد نگاه نداشته باشید؛ نه امتداد نگاه سر و نه امتداد نگاه دل. مراقب دلتان باشید که به دنبال او حرکت نکند، اگر حرکت کرد اسیر همین لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر می شوید. اگر چشم دلتان را بستید «وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى» آن نعمت بهتری که خدای متعال قرار داده که در وادی ولایت نبی اکرم و اهل بیت است، آن نعمت برای انسان آشکار می شود و می تواند آن نعمت را ببیند و آن نعمت را بفهمد.

این بیت النور امام به پا شده و این کلمه ذکر در عالم آمده و این سیل و صراط در این عالم به روی ما گشوده شده و اگر امام در این عالم نمی آمد باب الله و سیل الله و صراط الله همه بسته بودند و امکان معرفت به خدای متعال حاصل نمی شد. با نماز ما که کسی به

عرفان خدا نمی رسد. باید نماز خواند ولی نمازی که اقتدا به امیرالمؤمنین می کند؛ این ذکر است «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» اگر کسی در این خانه آمد، نماز و روزه اش ذکر می شود و الا نمازی که بیرون این خانه است که ذکر نیست. پس یکی از کارهایی که دشمن کرده و قرآن تعبیر می کند و می فرماید چشمتان را از آن ببندید تا بتوانید با حضرت راه بروید، طرح سقیفه و بساط الهاء است. لِهوَ است که نمی گذارد امکاناتان را ببرید.

کل این امکانات چیزی نیست الا یک فریب «كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فِتْرَاهُ مُضَفَّرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا» این حکایت سقیفه است. حیات دنیا یعنی محیط ولایت شیطان و محیطی که سقیفه برای زندگی انسان درست می کند. بارانی که می بارد و رویشی که پیدا می شود و خرمی که حاصل می شود فقط کفارند که شگفت زده می شوند. کسی که چشمش به روی عالم آخرت باز شده و کسی که چشمش به سوی ولایت امام باز شده، آنچه در دست اهل دنیا هست او را شگفت زده نمی کند. کسی که وادی ولایت امام را می

بیند هیچ وقت شگفت زده آن چیزی که در اختیار دشمن است نمی شود.

معتمد عباسی یک مانور نظامی تشکیل داد و امام هادی را دعوت کرد که قدرت نظامی خودش را به رخ بکشد و یک آرایش نظامی پیچیده ای انجام دادند. بعد رو به حضرت کرد و گفت آقا چطور بود؟ می خواست حضرت را تحقیر کند. حضرت یک اشاره کردند و گفتند حالا دستگاه ما را هم ببین، یک نگاه کرد و درست شد. یک زمانی منصور با حشم و خدمش سوار بر اسب های مزین و قیمتی می رفت و امام صادق (علیه السلام) هم سوار بر حمار کنار او می رفتند. یکی از شیعیان خیلی بهش برخورد و به حضرت عرض کرد شما کنار اینها چرا اینگونه هستید؟ حضرت فرمود اگر قوایی که پشت سر من می آمدند را می دیدی، می فهمیدی که اینها چیزی نیست. آن ها برای غفلت انسان بساط لهو به پا می کند و آن وقت انسان اگر چشمش دوخته شد، دیگر از آن نعمت بهتر محروم می شود «وَرَزَقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى».

اتفاقا خدای متعال آن ها را امدادشان کرده «وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ

حَرِثَ الدُّنْيَا نُؤْتَهُ مِنْهَا» (شوری/ ۲۰) از محصول دنیا به اندازه ای که مصلحت بوده به آنها داده ولی به ما گفته این سد راه شماست. آنچه که نمی گذارد شما کنار حضرت بیایید و امکاناتتان را انفاق بکنید همین بساط است. «اعْلَمُوا أَنَّما الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» اصلاً جایگاه این آیه در میانه سوره مبارکه حدید شاید همین است که می خواهد مانع همراهی را به ما بگوید. لذا بعدش بلافاصله می فرماید «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ» این بساط جمع می شود «كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا» خس و خاشاک زیر دست و پا می شود و این ارزش ندارد که شما به آن چشم بدوزید «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» حیات دنیا فقط عامل فریب است و بساط شیطان بساط غرور است و هیچ چیز دیگری نیست.

آن شکوفه هایی که در دست شیطان سبز می شوند فقط فریب هستند و واقعیت در دست امام است. لذا می فرماید «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (حدید/ ۲۱) آن طرف دستگاه شیطان و دستگاه سقیفه و حیات دنیاست و این طرف هم وادی مغفرت و رضوان است

«سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ».
 دستگاه نبی اکرم چنین دستگاهی است «أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ» آنهایی که به رسول ایمان می آورند، آنچه برایشان مهیا شده این است. شما این بساط دنیا را رها کنید و مسابقه بدهید و در رسیدن به آن جنتی که حاصل کار حضرت است سبقت بگیرید و خودتان را به حضرت برسانید. یکی از کارهایی که دشمن کرده همین است که شاید در سوره تکاثر هم از همین صحبت شده و الا اگر کسی بساط تکاثر به پا نکند و الهاء نکند و لهُو ایجاد نکند، کسی بهشت را نمی گذارد به طرف جهنم برود. کسی این تجارت سودآوری که یکی بدهی و هفتصد تا و بیشتر بگیرد رها نمی کند.

آن ها بساطی به پا کردند که مردم بیایند با امام وارد معامله بشوند و با امام تجارت کنند. آن بساط، بساط لهُو است و این بساط را هم به حدی پیچیده تنظیم می کنند که آدم تا در عالم برزخ نرفته متوجه نمی شود «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» (تکاثر / ۱-۲) بساط تکاثر و جمع کردن دنیا را انقدر جلوه می دهند و آنقدر دنیا را متنوع درست می کنند که آدم از همه می خواهد جمع کند «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»

این موجب لهو انسان می شود «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»
 انقدر هم این بساط را ادامه می دهند تا انسان را به قبر می رسانند. از
 تولد انسان تا پیری و دم مرگ برایش نقشه دارند و نمی گذارند لا اقل
 انسان وقتی به سن کهنسالۃ رسید از غفلت بیرون بیاید. حتی برای
 دوره کهنسالۃ هم یک بساطی دارند.

مرحوم شیخ بهایی می فرمایند این تکاثر برای دوره کهنسالۃ آدم
 است که همه قوای انسان گرفته می شود ولی تکاثر می ماند «الْهَآكُمُ
 التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» این بساط الرهاء و غفلت، بساط جهنم
 است. لذا می فرماید اگر شما می توانستید ببینید، می دیدید که اینها
 دارند در جهنم سیر می کنند «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ» (مدثر / ۴۲) این
 جهنمی ها از اول سلوکشان در صغر بوده که در قیامت وارد جهنم
 می شوند «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» (مدثر / ۴۳) ما با امیرالمؤمنین
 نبودیم.

این بساط الرهاء تا برزخ انسان ادامه پیدا می کند «كَأَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ
 عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» (تكاثر / ۵-۶) اگر شما اهل علم یقین
 بودید می دیدید که این بساط، بساط جهنم است و شما را دارند در

جهنم سیر می دهند ولی شما که نمی توانید ببینید «ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (تکاثر/ ۷) وقتی در قیامت چشمتان باز شد می بینید که همه بساطتتان در جهنم است و بذرتان را در وادی جهنم پاشیدید و بساط زندگی خودتان را بر پرتگاه جهنم درست کردید «ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» وقتی به جهنم رسیدید «ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (تکاثر/ ۸) آن وقت از شما می پرسند که با نعمت چه کردید؟ مگر ما به شما نعمت نداده بودیم که مشغول تکاثر شدید. ولی این تکاثر و الهاء آنقدر سنگین است که تا آدم را وسط جهنم نبرد آدم از غفلت بیرون نمی آید.

در روایات مکرر ذیل این آیه آمده که فرمودند نعیم ولایت ماست. سوال از نعیم، سوال از خوردنی ها و پوشیدنی ها نیست بلکه سوال از ولایت ماست. بساط شیطان این است که به حدی الهاء و تکاثر درست می کند که انسان از امام غافل می شود. اگر انسان را از همراهی با امام بازداشت، انسان دیگر در دام شیطان است و لذا خودش هم وقتی به خدای متعال آدرس می دهد همین را می گوید «لَا أَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (اعراف/ ۱۶) اینجا می نشینم و

نمی گذارم با امام راه بروند و از چهار جانب حمله میکنم که این چهار جانب شبهه و شهوت و غفلت از آخرت و توکل در دنیا هستند. شیطان می گوید همه را به پا می کنم که با امام راه نروند «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (اعراف/ ۱۷) خواهید دید اکثرشان این نعمت امام و صراط را شکر نمی کنند و در وادی امام نمی روند.

امام تماما ذکر و توجه به خداست. یک شأن امام باب الله است و از این وادی وارد وادی توحید می شود. شأن دیگر امام سبیل و صراط و وجه است که شیطان بساط الهاء و تکاثر به پا می کند در حالی که ما در دنیا آمدمیم تا با امام راه برویم «لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» اگر امام در عالم نبود از ما هیچ سوالی نمی کردند. بلا شک، برای این که ما را از امام جدا نکنند یکی از کارهایی که کردند همین است که بساط لهُو و تکاثر به پا کردند.

مسجد ضرار

یکی از طرح های شیطان مسجد ضرار به پا کردن است که مقابل مسجد، مسجد درست می کنند. ظاهر این آیه ناظر به همان مسجد ضراری است که در قبال مسجد قبا ساخته شد ولی تأویل و

باطن آیه کل بساط سقیفه است «مَسْجِداً ضِراراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً» (توبه/۱۰۷) این همان داستان انفضاض است که مسجد را به بساط پراکنده کردن مردم از دور امام تبدیل می کنند. این تفریق در مقابل آن دستور خدای متعال است «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران/۱۰۳) خدای متعال یک رشته ای قرار داده که رشته الوهیت و حبل الله است و اضافه حبل به الله تبارک و تعالی، رشته اتصال به حضرت حق است. اگر کسی بخواهد به الوهیت حضرت حق متمسک بشود باید به این حبل متمسک بشود. این همانی است که فرمود «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» (بقره/۲۵۶) در مقابل این حبل که کلمه امام است «وَ اتَّخَذَ الْفُرْقَةَ» همه با امام جمع می شوند.

امام آن رشته الوهیت در عالم و حبل الله است که همه با او بر محور بندگی خدا مجتمع می شوند. اینها برای متفرق کردن مردم از حول امام مسجد درست می کنند اما امام همه عالم را مسجد می کند. امام می خواهد که تمام عالم مسجدی باشد که همه زندگی مردم سجده در مقابل خدای متعال بشود و تمام زندگی مردم ذکر

بشود. آنها هم دقیقاً در نقطه مقابل می خواهند یک مسجدی به پا کنند که خود مسجد کفر است «مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِضَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» شیطان همینجا کمینگاه درست می کند و مسجد را محل شکار موحدین می کند «إِضَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ» کمینگاه برای کسانی درست می کند که در جنگ با خدا هستند. تمام بساط سقیفه مسجد ضرار است ولی به حسب ظاهر نماز و ذکر است.

در یک نقلی فرزندش شراب خورده بود و گفت بزنید و اگر مرد بقیه اش هم به جنازه اش بزنید. برای این که ردایی درست کند سهمش از غنیمت کفایت نمی کرد و سهم فرزندش را می گیرد و روی هم می گذارد. در یک نقلی بعضی از اینها که در خلوت نان و سرکه می خوردند، در خلوت قرآن هم می خواندند. ابوموسی اشعری غیر از آن سوابقی که دارد؛ حضرت در جنگ صفین است و او ختم قرآن می کند «مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ كُفْرًا» خیلی عجیب است که مسجد بنایش بر کفر است. خدای متعال با امام ما را از این مسجد نجات می دهد «وَ بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الذُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنَّا غَمَرَاتِ الْكُرُوبِ وَ أَنْقَذَنَا

مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ» این مسجد که کل بیت سقیفه است و لبه پرتگاه جهنم است، آنهایی که وارد این مسجد می شوند و خودشان را به این ائمه می سپرند، آنها فکر و روح و همه زندگیشان را شکل می دهند «أَمْ مَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارٌ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ» (توبه/۱۰۹).

در سوره مبارکه توبه می فرماید صف بندی ها شکل می گیرد و مردم سه دسته می شوند. در این سوره خدای متعال به حضرت صریحا می گویند که اعلام برائت کن. وقتی حضرت فاصله ها را رسمی میکند سه تا صف شکل می گیرد؛ مؤمنین و کفار و منافقین. یک دسته دیگر هم در این سوره قبل از مسجد ضرار از آنها بحث می شود که آنها مستضعفین هستند.

آن وقت مکائد منافقین در این سوره خیلی عجیب توضیح داده شده که یکیش مسجد ضرار است. ظاهرش یک مسجدی در کنار مسجد قبا است ولی باطنش کل سقیفه است که مسجد ضرار است و مقابل مسجدی است که امیرالمؤمنین به پا می کنند. مسجدی است که «أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ» یک مسجدی هم وجود

دارد که «أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ».

وجود مقدس فاطمه زهرا (علیها السلام) آن ودیعه الهی است که خدای متعال به وجود مقدس نبی اکرم برای مقابله با این مکائد عطا کردند. او با خدا عهد بسته بیاید این کیدها را این مکرها را برملا کند و نگذارد مؤمنین گرفتار الهاء و تکاثر و غفلت و مسجد ضرار و بشود و با شهادت خودشان مانع این اتفاق شدند. بعد هم نسل طیب و مبارکشان آخرین تیر ترکش وجود مقدس فاطمه زهرا (علیها السلام) بود که به سمت دشمن رها کردند. شهادت در جوانی یکی از آخرین تیرهاست.